

نشریه انجمن نجات

مرداد و شهریور ۱۴۰۰







عنوان	فهرست مطالب	صفحه
- همایش سراسری انجمن نجات - مرداد ۱۴۰۰	۴	
- همایش خانواده های دردمند	۸	
- گردهمایی فرقه رجوی	۱۰	
- "خود را به کوچه علی چپ زدن" و "تجاهل" تا کی؟	۱۶	
- اعتصاب غذای اجباری	۱۸	
- سناریوهای مهندسی شده بی ثمر	۲۰	
- یکی از جنایات رجوی در حق مادران	۲۳	
- رد پای منافقین در پرونده ترور هشت شهریور	۲۴	
- عملیات فروغ جاویدان؛ غروب سازمان مجاهدین خلق	۳۰	
- منافقین باسواد ترین و احمق ترین ارتش	۳۴	
- دلنوشته خانم گیتی زردشتیان	۳۶	
- مساجد ضرار در جامعه امروز	۳۷	
- گفتگو با آقای کرم خیری	۳۹	
- بی همتا، بی دوست و تنها	۴۲	
- جگرگوشه های آذری من!	۴۶	
- کتاب ناگفته ها	۴۷	



همایش سراسری انجمن نجات

مرداد ۱۴۰۰

"در تاریخ ۱۷ و ۱۸ اسفند سال ۹۹ بعد از پیگیری های مستمر بالأخره جلسه رسیدگی به دادخواست ۴۲ تن اعضای جدا شده از فرقه رجوی علیه اقدامات جنایتکارانه سران فرقه در شعبه ۵۵ دادگاه حقوقی و عمومی بین المللی تهران برگزار شد و در نهایت طرح شکایت در تاریخ ۱۲ مرداد امسال جهت رسیدگی و برای کشاندن رهبران جنایتکار فرقه رجوی به پای میز محاکمه به دادگاه بین المللی لاهه تحویل داده شد .

سرکردگان فرقه از همان روز اول وقتی طرح دادخواست در دادگاه ایران پیگیری شد طبق معمول با جار و جنجال زیاد شروع به فحاشی و تهمت زدن به اعضای جدا شده و تهدید آن ها کرد، اما وقتی متوجه شد که طرح شکایت به دادگاه لاهه برای بازخواست سران فرقه ارجاع داده شد ضمن افزایش فحاشی و افترا علیه شاکیان پرونده در وحشت از تشکیل دادگاه بین المللی برای رسیدگی به شکایت شاکیان به طرز مضحکی موضوع شکایت را به طرحی برنامه ریزی شده از سوی دولت ایران علیه فرقه خود عنوان کرد!

این در حالی است که اعضای جدا شده بر پایه مستندات واقعی از جنایاتی که سران فرقه طی سالیان در حق آن ها و همچنین اعضای اسیر فعلی و به تبع آن خانواده هایشان روا داشته اقامه دعوا کرده و به صراحت از دادگاه لاهه خواستند تا رهبران فرقه تبهکار رجوی را به همین منظور مورد بازخواست قرار دهند.

موضوع پیگیری شکایت ادامه داشت تا این که آقای صمد اسکندری به نمایندگی از ۴۲ شاکی، در یک اقدام درخور توجه و مؤثر پویشی ملی برای کسب حمایت از دادخواست مزبور ایجاد کرد که خوشبختانه هزاران نفر از گروه های مختلف مردمی چه در ایران و چه در خارج با ثبت امضای خود در آن از دادخواست شاکیان پرونده رسیدگی به جنایات فرقه در دادگاه لاهه اعلام حمایت و خواستار محاکمه سران فرقه شدند. اینجا بود که عصبانیت سران فرقه رجوی اوج گرفت که باز ضمن لجن پراکنی علیه اعضای جدا شده، هزاران امضا کننده پویش و حامیان دادخواست مذکور را در سایت های منحرف خود به طور وقیحانه ای مزدور خطاب کرد و بعد از آن به نوبت اوباشان بدنام خود را به صحنه فرستاد تا علیه اعضای جدا شده و همه حامیان طرح دادخواست ضمن فحاشی و هتک حرمت به آن ها، موضع گیری کنند.

در مرداد ماه ۱۴۰۰؛ همایش آنلاین انجمن نجات در فضای مجازی که در آن خانواده ها و اعضای جدا شده شرکت کردند و صدای اعتراض و نفرت خود از فرقه را به گوش مجامع بین المللی و افکار عمومی رساندند، اقدامی که قطعاً سران فرقه را بیش از هر زمان دیگر رسوا کرد.

حمید دهدار حسنی



"این همایش می تواند گامی در راستای گردهمایی های هرچه بزرگتر اینترنتی باشد. حرکتی که ظاهراً با سکوت کامل سازمان مجاهدین مواجه شد اما یقیناً در بخش امنیتی و شورای رهبری کننده سازمان به صورت جدی دنبال شده و خواهد شد. مجاهدین می دانند که خانواده ها و جادشدگان بزرگترین چالش گذشته و آینده تشکل مافیایی فرقه هستند و همانگونه که آرامش را در عراق از این سازمان سلب کرده بودند، در آینده نیز تهدید اصلی موجودیت آن ها خواهد بود... و این همان قانون دیالکتیک است که روزگاری مسعود رجوی نیز مدعی اعتقادی آن بود ولی خوی قدرت طلبی باعث شد که آن را به فراموشی بسپارد و از یاد ببرد که هر پدیده ای از درون خود آنتی تز خویش را ایجاد می کند و امروز قبل از مردم ایران (که نفرت این سازمان مخوف را به دلیل خیانت در دل دارند)، همان خانواده ها و اعضای پیشین مجاهدین هستند که بزرگترین چالش را در گذر زمان برای مسعود و مریم رجوی ایجاد

کرده اند و می کنند... این لابی های غربی - عبری نیستند که مریم را به چالش کشیده اند، آن ها خانواده خود مجاهدین و اعضای سابق این سازمان هستند که به صراحت مریم رجوی را به جنایت علیه بشریت متهم می کنند. این ها بخشی از مردم ایران هستند که شاکای خصوصی سران فرقه شده اند و نهادهای حقوق بشری را دعوت به همکاری می کنند تا در یک دادگاه جهانی، تمامیت این فرقه را به محاکمه بکشند. این یک چالش اثرگذار است که یقیناً فرقه از آن وحشت دارد و تمام تلاش خود را به کار می گیرد تا اعضای دربند خود را از خبرهای مرتبط به آن دور نگه دارد... امروز ده ها همسر و یا پدر و مادر و فرزند با حضور عینی و مادی خود اقدامات ضدانسانی، ضداخلاقی و ضدبشری رهبران مجاهدین و به ویژه مریم رجوی را به چالش می کشند و به جهانیان می گویند که این فرقه که به دروغ منادی حقوق بشر شده، صدها پدر و مادر و فرزند یا خواهر و برادر را از عزیزان خود جدا کرده و در طی ده ها سال اجازه دیدار به آن ها نداده است."

حامد صرافپور



"در جلسات همایش هیچ خبری از مهمانان خارجی و یا نماینده های کشورهای حامی حقوق بشر که با خرج دلارهای امریکایی و صهیونیستی و آل سعود به میدان آمده باشند نبود.

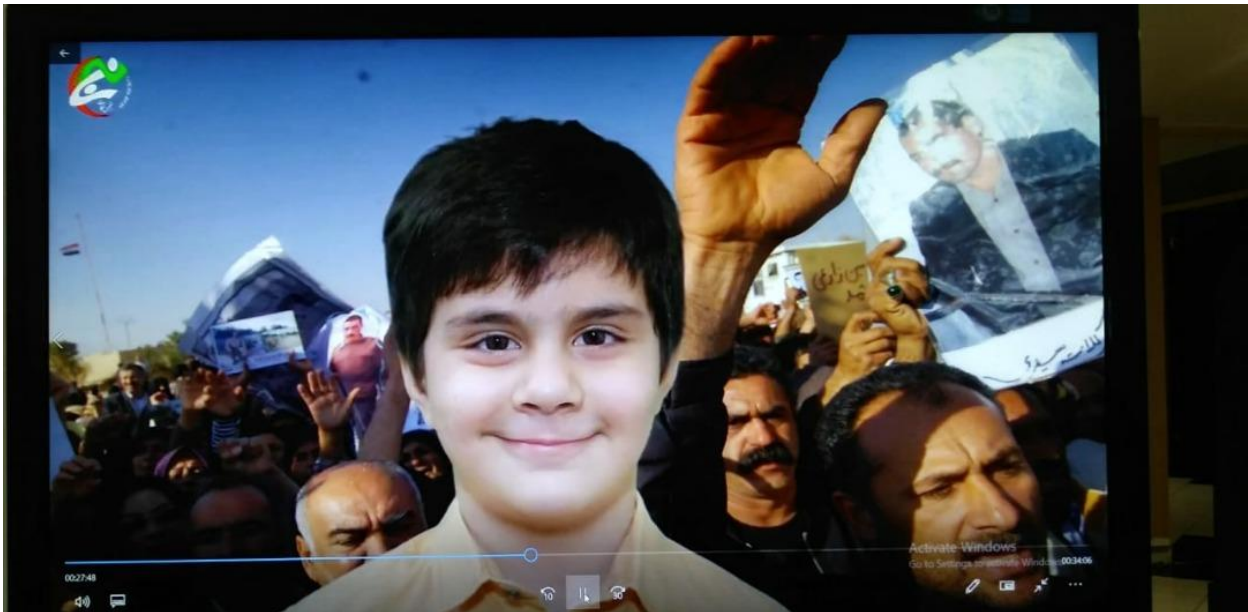
موضوع همایش؛ حمایت خانواده ها از شکایت ۴۲ نفر از افراد جدا شده از فرقه رجوی علیه سرکرده و سران منسوخ آن فرقه بود. خانواده ها تمام قد از این شکایت و دادرسی حمایت نموده و خواستار رسیدگی فوری مجامع بین المللی به این دادخواهی شده اند.

همایش کاملاً توسط خانواده ها اداره شد و صدای رسای آن ها بود که تنها خواسته انسانی شان شنیدن صدای فرزندان اسیر خود و یا دیدار با آن ها می باشد. در هیچ جای دنیا قانونی وجود ندارد که این خواسته های ناچیز انسانی را نادیده گرفته و یا بخواهد جلوی آن را بگیرد. این قانون نانوشته تنها در داخل سازمان ضد انسانی مجاهدین برقرار بوده و عملی می شود و برای کسانی که ادعای حقوق بشری می نمایند جای تأمل دارد.

سادگی و یکرنگی این همایش از دیگر زیبایی های آن بود. فقط خانواده ها و افراد جدا شده از فرقه در همایش حضور داشتند. خواسته آن ها رسیدگی مجامع بین المللی به مقوله انسانی اعضای فرقه رجوی و

خانواده هایشان است که این مجامع تا به امروز چشم و گوش خود را نسبت به جنایات فرقه رجوی بسته و تنها نظاره گر می باشند. در این شرایط که دادخواهی افراد جدا شده به دادگاه لاهه رسیده وقت آن شده که مجامع حقوق بشری به خود بیایند و چهره منحوس سازمان ضد انسانی مجاهدین را که در پشت پرده حامیان خود از جمله صهیونیست ها و رژیم آل سعود و بدتر از آن ها امپریالیسم مخفی نموده اند، را بهتر و بیشتر ببینند و صدای مادرانی که تنها خواسته آن ها ملاقات با فرزندانشان می باشد را بشنوند."

محمد آق آتابای



امیرحسان کوچک ترین نوه ی آقای رحیم کیوکان (اسیر در فرقه رجوی) در همایش بزرگ خانواده ها شرکت کرد و خواستار کسب خبر از پدر بزرگش گردید.

"شرکت کنندگان در همایش انجمن نجات، تماماً ایرانی و انگیزه شان رساندن پیام محبت و امید به فرزندان شان بود. اما در همایش فرقه رجوی، شرکت کنندگان تماماً خارجی و با انگیزه دریافت دلار یا دشمنی با ایران صحبت کردند.

در همایش هر کس که صحبت می کرد از عشق، دوست داشتن و چشم انتظاری برای دیدن عزیزان می گفت. اما در همایش فرقه رجوی هر کس که صحبت می کرد از تنفر و دشمنی حرف می زد.

در همایش سراسری انجمن نجات، خانواده ها گرما بخش برنامه بودند. اما در همایش فرقه مجاهدین، اجنبی ها و دشمنان ایران همچون پمپئو که با تحریم، تمام مردم ایران را هدف گرفتند گل سرسبد برنامه بودند.

به این دلایل صدای این همایش که همانا محبت و ایجاد امید برای آزادی در اعضای گرفتار در فرقه مجاهدین بود، به گوش مخاطبان خواهد رسید و اثرات آن را خیلی زود خواهیم دید."

ایرج صالحی



همایش خانواده های دردمند

برای

به محاکمه کشیدن سران جنایتکار فرقه رجوی

خانواده های دردمندی که فرزندانشان بیش از سه دهه است اسیر تشکیلات فرقه ای باند رجوی قبلاً در عراق و اینک در آلبانی هستند طی همایشی از سازمان های بین المللی خواستند تا فرزندان را از نزدیک ملاقات کنند؛ فرزندی که سالیان سال است اسیر انواع ترفندهای رجوی جنایتکار از جمله مغزشویی، قطع ارتباط افراد با بیرون تشکیلات، تهدید و تطمیع می باشند. در نتیجه ی غفلت سازمان های بین المللی از موارد متعدد نقض حقوق بشر توسط سران این فرقه؛ این فرقه در طی سال های گذشته از هیچ جنایتی در حق اعضای خود فروگذار نکرده است.

خانواده های دردمند و پدران و مادران سالخورده بیش از سه دهه است که از هر گونه دیدار و حتی از خبرگیری و ارتباط و تماس با عزیزان خود در داخل این تشکیلات محروم هستند و بسیاری از آنان چشم به راه فرزندان خود از دنیا رفته اند. طی این سالیان بارها با نامه نگاری ها و همایش ها و تجمع جلوی قرارگاه های این فرقه در عراق از جامعه ی بین المللی خواستار فشار بر سران این فرقه برای اجازه دادن به افراد جهت دیدار ولو یک لحظه یا حداقل تماس تلفنی با خانواده شان شده اند که تاکنون بی پاسخ



مانده است. حتی جریان ها و شخصیت های ایرانی خارج کشور بارها در مقالات و نوشته و نامه ها و مصاحبه های خودشان با رسانه ها از سران این سازمان فرقه ای خواسته اند که به افراد اجازه دهند با خانواده های خودشان دیدار کرده و یا حداقل تماس برقرار کنند. شخص رجوی و سران شکنجه گر این باند فاسد تا این لحظه با این دیدارها یا تماس های خانوادگی با توسل به انواع شیوه های رذیلانه و ضد حقوق بشری از جمله آوردن افراد به تلویزیون خودش یا وادار کردن آنان به نوشتن مقالات علیه افراد خانواده خودشان، مخالفت کرده اند.

گزارش هایی از درون این تشکیلات توسط جادشدگان و فرار کرده ها از داخل آن به صورت مقالات یا کتاب های متعدد منتشر شده اند مبنی بر این که افراد در داخل این فرقه حتی مورد زندان، شکنجه، قتل و حتی مواردی از خودکشی قرار گرفته اند. با توجه به سنین بالای افراد از آنجا که در معرض انواع بیماری ها از جمله بیماری جهانی کرونا بوده و هر ماه تعدادی از آنان طبق اعلام رسمی خود این فرقه در رسانه هایش فوت می کنند، لذا خانواده ها در این بی خبری محض به شدت نگران سرنوشت فرزندان و عزیزانشان می باشند.

این همایش نقطه آغازی است برای به محاکمه کشیدن شخص رجوی و تمام سران ریز و درشت این باند جنایتکار و همچنین فریادی است برای بیداری مسئولین جهانی حقوق بشر و سازمان های بین المللی و هشدار به وجدان های آگاه و روشن فکر در جهان امروز که به یاری مادران و پدران پیر و سالخورده و خانواده های دردمند بشتابند تا فرقه رجوی نتواند بیش از این فرزندان و عزیزان آنان را به اسارت بگیرد.

رجوی باید بداند که دیگر نمی تواند از زیر بار این جنایت هایش شانه خالی کند و یا مثل همیشه متوسل به فرار شود. او باید بداند که دیر یا زود در یک دادگاه بین المللی به محاکمه کشیده خواهد شد.

این همایش چند روزه ی خانواده ها، افشاگر تمام شیادی ها و دجالگری های مریم و مسعود رجوی بود که در طی این مدت با دروغ و ریا، انواع شعارهای حقوق بشری و آزادی و دموکراسی خواهی سر داده و می دهند. این همایش دست رجوی و همپالگی هایش را برای همیشه و بیش از پیش رو کرد.

روشنگری مادران و پدران هشدار می است به سران فرقه ی رجوی که دست از ترفندهای خود برای به اسارت کشیدن عزیزان و فرزندان آنان بردارد. تنها این سران فرقه هستند که در درون حصارهای قلعه ی الموتی شان در آلبانی در جریان همایش آنان و پیام های ایشان به جهان قرار می گیرند و همچنین فریادی است بر سر این جنایتکاران مبنی بر این که دیگر نمی توانند با انواع شعارهای پوچ و تکراری و وعده های سالانه ی سرنگونی و تحلیل های هزار بار مصرف شده و آزمایش پس داده شان و نیز با قطع ارتباط افراد و جلوگیری از دیدار و تماس آنان با خانواده هایشان جلوی فرار و جدا شدن اسیران را بگیرد چنان که پیش از این عراق و اکنون کشور آلبانی طی این سالیان شاهد فرار و جدایی و رهایی بسیاری از آنان از چنگال عفریت این فرقه بوده اند و اخیراً نیز در آلبانی به ویژه به دنبال فراهم آوردن امکانات جدید اقامتی و حق کار و زندگی آزاد و دادن مدارک لازم شهروندی به جادشدگان از این فرقه توسط دولت آلبانی تعدادی از اسیران خود را از اسارت این فرقه رها کرده و از آن جدا شده اند و این روند همچنان ادامه دارد.

غفور فتاحیان - انجمن نجات از فرقه ها



گردهمایی فرقه رجوی

روز شنبه ۱۹ تیر ۱۴۰۰ گردهمایی سالانه گروه تروریستی مجاهدین، با صحنه گردانی مریم رجوی، و حامیان ضد ایرانی غربی شان برگزار گردید.

سعید پارسا - (آذربایجان غربی): سیرک مجاهدین در فضای مجازی را صرفاً می توان نمایشی از دشمنی های غرب در مقابل ایران، تجزیه و تحلیل کرد. هر چند مریم رجوی دلک مجاهدین، بخواهد با ادا و اطوارهای مضحک، گروه تروریستی مجاهدین را به عنوان آلترناتیو به مخاطبان پولی و غیر ایرانی اش معرفی کند.

رهبان مجاهدین خود به خوبی می دانند واقعیت آن ها نه آن چیزی است که در سالن های نمایش و پر زرق و برق اروپایی نمایش داده می شود بلکه اردوگاه محصور شده این گروه با سالمندانی پیر و بیمار در حاشیه شهر تیرانا است که به خوبی ماهیت پلید و جنایتکارانه آنان طی چهل سال گذشته در حق مردم ایران را به تصویر می کشد. مجاهدین سعی کردند با این خیمه شب بازی نگاه ها را به سوی خود جلب کنند، اما هیچ جایگاهی نزد مردم ایران ندارند. آن ها صرفاً ابزاری برای تحت فشار قرار دادن ایران برای تسلیم شدن در قبال خواسته های غرب است.

تأکید بر این نکته مهم است که این گردهمایی در قدم اول نه از بابت نقش مجاهدین در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران بلکه از بابت دشمنی های غرب علیه مردم و دولت ایران قابل تأمل و بررسی است.

حضور مقامات ارشد آمریکایی در گردهمایی مجازی و آنلاین مجاهدین بیانگر واهی بودن ادعای رویکرد تعاملی دولت جدید آمریکا در قبال مردم ایران است و این دلیلی روشن بر بی اعتمادی مردم نسبت به آمریکاست. سیاستمداران غربی با حضور در این گونه گردهمایی ها سعی دارند مجاهدین را نماینده ملت ایران معرفی کنند در حالی که ناکامی آنان در سناریوی تحریم انتخابات و ارجاع پرونده جنایات رجوی به دادگاه بین المللی لاهه توسط جمعی از رها یافته گان از این فرقه، به خوبی جدا بودن مسیر مردم از گروه تروریستی مجاهدین را نشان می دهد. حضور مقامات غربی در نمایش مجاهدین، سندی دیگر بر دروغ بودن ادعای مبارزه با تروریسم و دروغ بودن ادعاهای حقوق بشری آنان است.



سید رضا قزوینی غرابی - سرمقاله روزنامه خراسان

نمایش سالانه گروهک تروریستی منافقین که هر سال به مناسبت دستگیری سرکرده این گروه تروریستی در ژوئن سال ۲۰۰۳ برگزار می شود، امسال نیز برگزار شد. سخنرانی سرکرده این گروهک تروریستی با میزان قابل توجهی دروغ و فریب کاری و وعده های متعدد به اعضای خود از جمله وعده هر ساله سرنگونی نظام جمهوری اسلامی در سال آینده و تکرار همان سخنان سبک و سخیف توسط مهمانان و حامیان خارجی این گروهک، برنامه ثابت و تکراری در فرانسه و به تازگی آلبانی بوده است.

... منافقین تلاش دارند با برگزاری چنین نمایش های پرهزینه ای که منابع مالی آن مورد پنهان کاری و سکوت این گروهک قرار می گیرد، پایگاه خود را همچنان میان اعضای خود نگاه دارند. سرکرده منافقین سال هاست که با شعار سال آینده، سال سرنگونی است، حیثیت و اعتبار خود را در میان اعضای خود بر باد رفته می بیند. آن ها ناچارند برای دادن امید کاذب به اعضای خود چنین نمایش های پر زرق و برقی را برگزار کنند. علاوه بر این که این برنامه ها در حقیقت یک بازاریابی برای گروهک در میان سرویس های اطلاعاتی برخی کشورهاست تا خدمات مزدوری خود را همان گونه که در دهه های ۶۰ تا ۸۰ شمسی به صدام ارائه می کردند و به بقای خود ادامه می دادند، بار دیگر برای چنین سرویس دهی هایی اعلام آمادگی کنند.

... رفتار کشورها و مقامات رسمی غربی با این گونه رفتارهای منافقین نمونه بارز دورویی آن هاست. اجازه دادن به یک گروه تروریستی که برای سال ها در فهرست های متعدد غربی بوده است و اکنون نیز همچنان گزارش هایی توسط رسانه ها و مراکز مطالعاتی بین المللی درباره آن منتشر می شود که رفتارهای ناقض حقوق بشری و سابقه تروریستی و پول شویی آن را مورد اشاره قرار می دهند، به طور آشکار نشان دهنده استانداردهای دوگانه و متناقض غرب در مواجهه با تروریسم است.

... در نهایت بی شرمی، شخصیت های شرکت کننده در نمایش منافقین طوطی وار و بدون اطلاع از واقعیت ها و حقایق جامعه ایران، اطلاعات دیکته شده عده ای تروریست خائن را برای مشتکی دلار تکرار می کنند. منافقین از سال ۱۳۶۰ تا ۱۴۰۰ به مدت چهار دهه متوالی هر سال وعده مضحک سرنگونی و فردا در تهران را برای اعضای در بند خود تکرار می کنند.



دکتر رضا صدرالحسینی (تحلیلگر مسائل سیاسی)

موضوع حقوق بشر در غرب با تناقض آشکار رو به رو است: سابقه اقدامات تروریستی جریان نفاق در ایران بیشتر به این دلیل مورد توجه کشورهای غربی قرار دارد که به تصور آن ها این گروه توانایی دارد نظام اسلامی را به تغییر رفتار و براندازی نزدیک کند. بر این اساس به رغم شعارهای حقوق بشری که غربی ها سر می دهند، به طور مثال در سال های گذشته فرانسه به عنوان به اصطلاح مهد آزادی، به طرق گوناگون از جمله اختصاص امکانات و در اختیار گذاشتن محافظت پلیس، از این جریان خطرناک تروریستی حمایت کرده است. امسال به دلیل مسأله کرونا، شکل برگزاری اجلاس از حضوری به ویدئو تغییر یافت. به همین دلیل نمایندگان بیشتری از کشورهای اروپایی و آمریکایی در این مراسم شرکت کردند. امسال نیز در این ویدئو ۲۵ نفر از مقامات کنونی آمریکا و تعدادی از مقامات سابق و کنونی کشورهای دیگر مثل کانادا و اسلونی شرکت کرده و به ایراد سخن پرداختند.

واقعیت امر این است که موضوع حقوق بشر و تروریسم در دیدگاه غرب با یک تناقض آشکار رو به رو است؛ از یک طرف شعار مبارزه با تروریسم می دهند و از طرف دیگر حمایت از تروریسم در دستور کار آنان قرار دارد. این کشورها به این وسیله مخالفت رسمی خود را با جمهوری اسلامی ایران اعلام می کنند. از این رو وزارت امور خارجه باید نسبت به این مسأله واکنش های مناسبی انجام دهد.

اخیراً شاهدیم برخی کشورهای غربی کمر بسته اند تا دولت جدید ایران را در موضوعات حقوق بشری با چالش رو به رو کنند. یکی از مهم ترین ابزارها برای مقابله با این رفتارها در قبال مسأله حقوق بشر ایران، ابزار رسانه برای نشان دادن چهره مزورانه کشورهای غربی است. به طور مثال باید افشاگری کنیم که بخش قابل توجهی از مقامات شرکت کننده در جلسات منافقین، از آنان پول دریافت کرده اند. پمپئو این موضوع را هم در گفتار و هم در کتاب خاطرات خود بیان کرده است. قطعاً دیگر اعضای شرکت کننده نیز از این مسأله مستثنی نیستند.



ایرج صالحی - مازندران

چند سالی است رجوی ها تلاش دارند تا نداشتن حامی در بین مردم ایران و از دست دادن امکان اقدام نظامی بعد از سقوط صدام، خلع سلاح و در نهایت اخراج از عراق را که هر یک به تنهایی شکستی استراتژیک و فضاحتی بزرگ برای شان محسوب می شود را با برپایی برنامه سالانه جبران کنند.

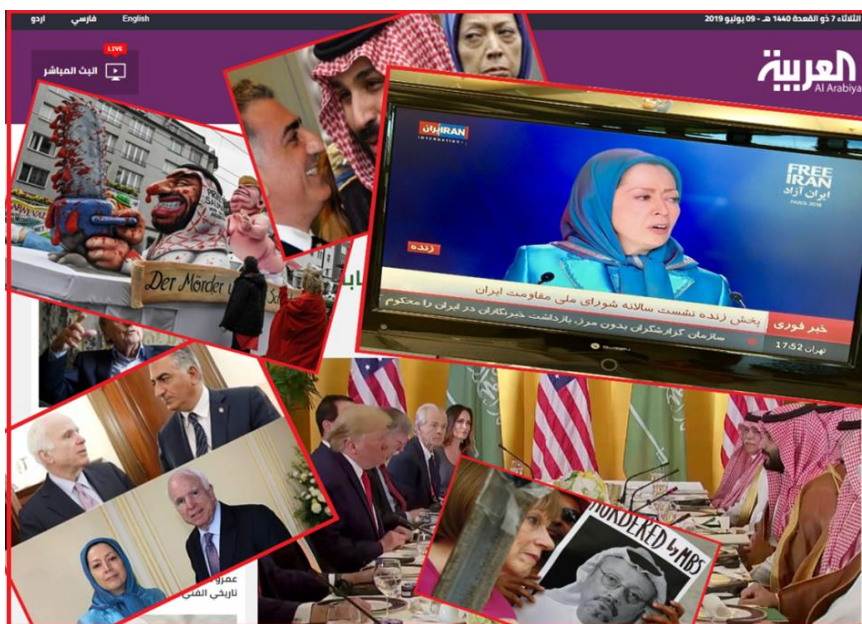
اما رجوی ها برای اجرای این طرح با دو مشکل مواجه بودند، اول این که چون در بین مردم ایران هیچ حامی و طرفداری ندارند و هوادارانشان حتی در خارج از ایران نیز از چند صد نفر بیشتر نیست، نه تنها نمی توانستند و نمی توانند ایرانیان را به برنامه خود ببرند (و در برنامه امسال نیز کاملاً مشهود بود) بلکه بسیاری از ایرانیان حتی مخالفان جمهوری اسلامی به دلیل ماهیت تروریستی این فرقه و مجموعه جنایت ها و خیانت هایی که آن ها انجام داده اند، از این فرقه به شدت متنفر می باشند.

مشکل دوم رجوی ها این بود که هیچ مقام رسمی در دنیا حاضر به همراهی و حمایت از یک فرقه تروریستی که در بین مردم کشورش به شدت متنفر است نبود و نیست.

رجوی ها برای حل مشکل اول مدتی با هزینه های کلان و با فریبکاری و وعده تورهای اروپایی و غذای گرم و ... سعی نمودند شهروندان فقیر یا دانشجویان نیازمند کشورهای همچون لهستان، یا مردم آواره سوریه، عراق و ... که در کمپ های پناهندگی با حداقل امکانات زندگی می کردند را به اسم ایرانیان به برنامه خود برده و اقدام به بزرگ نمایی درباره تعداد شرکت کنندگان بنمایند. در این رابطه بسیاری از خبرگزاری های معتبر جهان در چند سال گذشته گزارشات زیادی منتشر کردند که در نتیجه این ترفند رجوی ها افشا شد. اما رجوی ها که راه دیگری نداشتند همچون همیشه با وقاحت و بدون توجه، به این کار ادامه دادند تا این که در سال های اخیر و با همه گیری کرونا مجبور شدند که به جای برنامه متمرکز، به برنامه های اینترنتی متوسل بشوند و این ترفند رجوی ها یعنی جا زدن شهروندان کشورهای دیگر به عنوان ایرانیان خود به خود منتفی شد.

رجوی ها برای حل مشکل دوم با هزینه کرد پول هایی که از صدام و شاهان عرب دیگر گرفته و می گیرند، اقدام به آوردن مقامات «سابق» کشورهای غربی و عربی به برنامه سالانه خود می نمودند تا اسامی آن ها را در بوق و کرنا کرده و این طور وانمود کنند که هنوز نفس می کشند و از بین نرفتند! در این رابطه نیز بسیاری از خبرگزاری های رسمی دنیا از دریافت پول توسط این سیاستمداران «سابق» برای حضور و سخنرانی در برنامه های فرقه گزارشات متعددی منتشر نمودند. درباره برنامه امسال فرقه نیز رادیو فردا در گزارشی چنین نوشت: "معلوم نیست که سازمان مجاهدین خلق این گونه رویدادهای پرهزینه را چگونه تأمین مالی می کند. برخی از سیاستمداران آمریکایی پیشتر تأیید کرده اند که برای سخنرانی در میان اعضای این سازمان پول دریافت می کنند."

و به این ترتیب مشخص شده مقامات «سابق» که در برنامه سالانه فرقه شرکت یا سخنرانی می کنند، اولاً اجاره ای هستند و بدون دریافت پول در این برنامه شرکت نمی کنند، ثانیاً معمولاً از دشمنان قسم خورده ایران و ایرانی بوده که آخرین نمونه آن «پمپئو» وزیر خارجه دولت ترامپ است که هیچ ایرانی از گزند او و رئیسش در امان نماند و دشمنی اش با ایرانیان مبرهن است.



... به این قسمت از گزارش رادیو فردا از برنامه امسال فرقه رجوی توجه کنید: "مریم رجوی، همانند سایر رویدادهای مشابه این سازمان در حدود ۲۰ سال گذشته به تنهایی در نشست تیرانا حضور داشت و همچنان خبری از مسعود رجوی نبود. امیر ترکی الفیصل، رئیس پیشین سازمان اطلاعات عربستان، پنج سال پیش در نشست مشابه سازمان مجاهدین در فرانسه، مسعود رجوی را دو بار «مرحوم» نامید؛ امری که این سازمان هنوز آن را تأیید نکرده است."



حامد صرافپور

آنچه سناریوی امسال مجاهدین را از سال های پیشین تفکیک می کرد، حضور چند بازیگر جدید بود که ادعا می شد از داخل ایران با این کنفرانس ارتباط برقرار کرده اند. کمدین هایی که چهره را با ماسک و کلاه و عینک دودی پوشانیده بودند و با حرکات کودکانه و سخنانی خنده دار (که گویی از اعماق تاریخ به گوش می رسد) سعی می کردند به نمایش مریم قجر هیجانی خاص ببخشند و خود را آماده رزم جلوه دهند! یقیناً هیچکدام از این بازیگران مطلع نبودند که رئیس جمهور مادام العمرشان آنچنان دمکرات و آزادیخواه است که در دهه سوم قرن بیست و یکم هم اجازه دسترسی به اینترنت به اعضای تشکیلات خود نمی دهد و برخلاف خودشان که در ایران دسترسی آزاد به فضای مجازی دارند، آن ها حتی شیوه استفاده از آن را هم نمی دانند، و در واقع نماد ایران آزاد فردا هستند که قرار است مریم رجوی تأسیس کند!



جالب ترین بخش این سناریو، توسط مریم به اجرا درآمد که بهتر از هرکسی نقش هنرپیشه اول را بازی می کرد و خود را از دیدن این صحنه های «شور - آفرین» ملتهد و بغض آلود نشان می داد و کم مانده بود حین صحبت یک زن زرد نشان، اشک خود را سرازیر کند!

"خود را به کوچه علی چپ زدن" و "تجاهل" تا کی؟

در اولین روز شهریور ۱۴۰۰ دبیرخانه فرقه رجوی در قالب به اصطلاح شورای ملی مقاومت در طول کمتر از ۶ ماه پس از برگزاری دادگاه علیه سران باند تبهکار رجوی، با واکنشی مذبحانه از سران حکومت ایران دوباره دعوت کرد تا در یک دادگاه بین المللی به همراه آن ها حضور پیدا کنند!

لازم به ذکر است که در لیست شاکیان پرونده علیه فرقه رجوی هیچ نام و نشانی از سران حکومتی ایران مشاهده نمی شود و اسامی و مشخصات ۴۲ تن از اعضای سابق فرقه درج گردیده و این دعوا بین اعضای سابق و رجوی با موضوع نقض آشکار حقوق بشر مطرح است.



دلایلی که رجوی دائماً سران نظام ایران را به حضور در دادگاه دعوت می کند:

۱- سران فرقه رجوی حتی از بردن نام شاکیان پرونده به شدت وحشت دارند چرا که می دانند عواقب پرونده مطروحه که به قطعیت رسیده و جهت اجرای حکم به دادگاه کیفری بین المللی لاهه ارجاع گردیده کلیه سوابق ننگین نقض حقوق بشر توسط ایادی رجوی را برملا می کند و پته عناصر فریبکار فرقه در اذهان عمومی و بین المللی روی آب خواهد افتاد. لذا در تمام واکنش ها به جای نام بردن از اسامی واقعی شاکیان پرونده از سران حکومت ایران نام می برند .

۲- رجوی پس از برگزاری اولین روز دادگاه جادشدگان علیه فرقه، عجولانه طی پیام رسمی که در دستگاه های تبلیغاتی آن ها و شبکه های اجتماعی وابسته پخش شد تمام شاکیان را تهدید به حذف فیزیکی کرد. این واکنش حکایت از وحشت سرکرده دارد چون می داند که آغاز این ماجرا پایان تلخی در سطح بین المللی و داخلی برای وی در پی خواهد داشت.

۳- از نظر حقوقی در دعوی مذکور، اشخاص حقیقی مدعی سران فرقه شدند و براساس قوانین حاکم بر سیستم قضایی داخلی و بین المللی، فرقه رجوی نمی تواند برای برون رفت از این مشکل، سران حکومت ایران (اشخاص حقوقی عمومی) را به دادگاه دعوت نماید. اگر ایادی رجوی اندکی علم حقوقی داشته باشند مستمراً در قبال طرح دعوی اعضای سابق فرقه، می دانند که نباید سران حکومت ایران را به دادگاه دعوت کنند و این نوع واکنش چیزی جز تجاهل نیست.

در واقع این واکنش ها بیانگر آنست که رجوی در مقابل شکایت بیش از ۲۵۰ نفر از اعضای سابق فرقه مخرب هیچ گونه دفاعی ندارد چرا که اگر حرفی برای گفتن داشت باید رو در روی شاکیان قرار گرفته و دفاعیه خود را اعلام می کرد. به رجوی شیاد و دغلباز توصیه می کنیم برای یک بار هم که شده در طول زندگی ننگینش مرد باشد و به جای دعوت از سران حکومت ایران، شاکیان واقعی پرونده یعنی جادشدگان را برای حضور در دادگاه بین المللی دعوت نماید.

صمد اسکندری (احد از شاکیان و نماینده ۴۲ شاکی)

تروریست چون تروریست ببیند خوشش آید.



سخنرانی حمایتی پمپنو (تروریست کت و شلوازی)

در

تجمع فرقه رجوی (داعشیان ایران که ۱۷۰۰۰ ایرانی بی گناه را ترور کردند).

اعتصاب غذای اجباری

فریدون ابراهیمی، نجات یافته از سازمان مجاهدین خلق، می گوید: "سال ۱۳۸۰ به نیت رفتن به اروپا به ترکیه رفتم. در ترکیه با چند نفر رفیق شدم که گفتند من را به اروپا می فرستند، به همین دلیل به عراق رفتیم. به من گفتند باید چند وقت در اردوگاه اشراف بمانی تا بتوانی به اروپا بروی. پس از آن دیگر هیچ چیزی جز بیابان و یک اردوگاه کار اجباری ندیدم و زمانی که قرارگاه اشرف در عراق بسته و ارتش آمریکا تمام نیروهای فرقه را به مقر لیبرتی منتقل نمود از فرقه جهت اعزام به اروپا بر مبنای وعده ای که به من داده بودند درخواست اعزام کردم. پس از مدتی به ما اعلام کردند برای این که بتوانید به اروپا اعزام شوید باید در تحصن گروهی همراه با اعتصاب غذا شرکت کنید. در نهایت مجبور به شرکت در اعتصاب غذا شدم.



در این اعتصاب غذای اجباری که سال ۱۳۹۰ رخ داد به مدت ۹۲ روز شرکت کردم و در این مدت وزنم از ۸۵ کیلوگرم به ۵۷ کیلوگرم کاهش یافت. از آنجا که توان جسمی ام تحلیل رفته بود و دیگر تحمل ادامه نداشتیم، علی رغم مخالفت ها و ممانعت های شدید مهدی براعی معروف به احمد واقف یکی از مریدان مسعود رجوی اعتصاب غذا را شکستم. من ۷۲ ساعت بیداری کشیدم و تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفتم.

از آن سال تاکنون جدا از کابوس های شبانه ناشی از فشارهای روحی حاکم در مناسبات فرقه رجوی، به دلیل شرکت در اعتصاب غذاهای اجباری با بیماری های حاد گوارشی نیز مواجه می باشم. شکنجه های روحی که فرقه رجوی بر افراد اعمال می کند از شکنجه های جسمی بدتر است.

پدرم سال ۱۳۸۴ فوت شده بود و من سال ۱۳۹۴ فهمیدم که پدرم فوت کرده است. مادرم تا پشت درب قرارگاه اشرف آمد ولی ما را به جای دیگری بردند تا صدای خانواده هایمان را نشنویم. بعداً فهمیدم که خانواده ام برای دیدن من چندین بار به عراق آمده بودند، اما سران فرقه رجوی نگذاشتند خانواده ام را ببینم. رجوی می گفت خانواده دشمن شماست. زمانی که خواب می دیدیم و می آمدیم و اعلام می کردیم، شکنجه می شدیم.

سرانجام در سال ۱۳۹۴ توانستم از آنجا فرار کنم. من بهترین دوران جوانی ام را به پای این فرقه شیطانی گذاشتم و اکنون زجر آن را می کشم."



آقای فریدون ابراهیمی که چندی پیش در جلسه دادگاه رسیدگی به شاکیان فرقه تروریستی رجوی حاضر و از اسرار اعتصابات غذای اجباری اسیران داخل تشکیلات مخوف فرقه پرده برداشته بود، پس از شنیدن خبر پیام ملعون رجوی که در این پیام شاکیان پرونده را تهدید به قتل نموده بود با انتشار عکس و سندی از خود برگرفته از آرشیو سایت مجاهدین خلق (مربوط به سال ۱۳۹۲) راجع به شرکت اجباری وی در اعتصابات غذا که نزدیک بود جان خود را در آن سال برای فرقه فنا کند و دیگر تصویر خود در جایگاه دادگاه رسیدگی به شاکیان فرقه که رسانه ها انعکاس داده بودند با زبان تصویری بیان و اثبات نمود که فرقه رجوی به هیچ انسانی حتی افرادی که زمانی طلایی ترین دوران زندگی شان را در تشکیلات فرقه گذرانده اند رحم نمی کند. به راستی ماهیت فرقه رجوی سوءاستفاده جسمی و احساسی از افراد می باشد و جان اعضای خود را در بقای تشکیلات، قربانی می نماید.

مشخصه اصلی سازمان مجاهدین خلق اقدامات تروریستی و کشتار انسان ها است. فرقه ی رجوی را فقط و فقط باید یک فرقه تروریستی خطاب نمود و بایستی این نام و واژه ی درست را در ادبیات رسانه ای نهادینه کرد.

با مرور کتاب "فرقه ها در میان ما" به نویسندگی خانم دکتر "مارگارت تالر سینگر" می توان تفاوت فرقه تروریستی رجوی با دیگر فرقه های متعدد جهان را درک نمود. فرقه تروریستی رجوی با دارا بودن تمام مشخصات و مکانیزم های فرقه ای (خودکامگی رهبری، فریبکاری، سوءاستفاده های جنسی - احساسی، تکنیک های روانی در به کارگیری روش های کنترل ذهن افراد) با دیگر فرقه ها شباهت کامل دارد اما تاکنون هیچ فرقه ای در جهان به مردمان و مرزهای کشورش حملات نظامی نداشته است. فرقه ی رجوی به دلیل اقدامات تروریستی و کشتار انسان های درون و بیرون از تشکیلات خود، خطرناک ترین فرقه در هزاره سوم و عصر جدید شناخته می شود.

بیژن رضاوندی - کرج



سناریوهای مهندسی شده بی ثمر

در شبکه ی دولتی رسانه‌ای عربی گفته شده: "حکومت‌های عربی همه راه‌های ممکن را علیه ایران امتحان کردند، اما همگی شکست خورده است؛ الآن وقت آن است که ایران را از داخل به هم بریزیم و جنگ داخلی راه بیندازیم!"



محمد آق آتابای - استان گلستان

"موضوعی که باعث می شود اعتراض های مسالمت آمیز مردم کشورمان در برخی مواقع به خشونت کشیده شود، برنامه های مهندسی شده دشمنان ایران و مردم است همانند رژیم صهیونیستی و یا رژیم آل سعود و پدر خوانده آن ها یعنی امپریالیسم."

دشمنان ایران با شانتاژ عناصر خود فروخته ی خود مانند سران سازمان ضد انسانی مجاهدین خلق و عوامل وابسته آن ها مانند کانون های به اصطلاح شورشی، این اعتراض های آرام و مدنی مردم منطقه را به خشونت می کشند تا با بهره برداری غیراخلاقی از آن ها علیه کشورمان سوءاستفاده نمایند. در اعتراض های اخیر خوزستان به وفور شاهد چنین اقدامات تحریک آمیز از سوی سران سازمان ضد ایرانی مجاهدین بودیم که با هوشیاری مردم آن منطقه که از زمان جنگ تحمیلی با روح سیاه و پلید نفاق

گونه آن ها آشنایی دارند، تراژدی آن ها با شکست سنگینی مواجه شد و باعث بی آبرویی سران فرقه رجوی و حامیان تروریستی آن ها شد.

البته سران مفلوک سازمان ضد ایرانی مجاهدین خلق برای حفظ روحیه اعضای مغزشویی شده خود دست به هر اقدام غیر انسانی می زنند. نمونه این اقدامات را در تحریک مردم خوزستان و قبل تر از آن در مناطق دیگر کشورمان شاهد بودیم که با درایت و مدیریت مسئولین کشوری این خیانت های آن ها با شکست مواجه شد و همچون پتکی بر سر عناصر مفلوک و سران ضد ایرانی مجاهدین خلق وارد آمد که البته این وطن فروشان هیچ گاه از این شکست ها درس عبرت نگرفته و نمی گیرند چرا که سود آن ها در کشته سازی عناصر خود و ایجاد هیاهو برای گرفتن مزد خود از اربابان تروریست پرورشان می باشد که در مورد اعتراض های آرام مردم خوزستان تمام برنامه های آن ها نقش بر آب شد."



حمید دهدار حسنی - استان خوزستان

"سران فرقه رجوی که بهبود شرایط زندگی مردم هیچ وقت مد نظرشان نبوده به طور مرتب از مردم می خواستند تا به جای اعتراضات مسالمت آمیز، خشونت طلبی را پیشه کرده و دست به سلاح ببرند. سرکردگان فرقه با سر و صدای زیاد دم از انجام اقدامات کانون های موهوم خود در ایران می زدند که مثلاً چنین و چنان

کردند! همچنین در اذهان مخاطبان خارجی و اربابان خود القا کردند که مردم ایران در اعتراضات اخیر خود به توصیه های سران فرقه گوش داده و به زودی برای ورود مریم قجر به ایران فرش قرمز پهن خواهند کرد!

مشاهده کردیم که مردم ایران نه تنها حاضر نشدند اعتراضات مسالمت آمیز خود را به اقدامات خشونت طلبانه تبدیل کنند بلکه حتی یک شعار هم در حمایت از گروه خائن رجوی و دیگر گروه های مدعی وطن پرستی سر ندادند. طی این مدت افکار عمومی و حتی اربابان و حامیان غربی و آمریکایی فرقه رجوی به این حقیقت پی بردند که این فرقه از هیچ اقبال و حمایتی بین مردم ایران برخوردار نیست. همگان متوجه شدند که سران فرقه از این که مردم توجهی به توصیه ها و رهنمودهای مخرب آن ها نکرده و نمی کنند سرخورده شدند و در سایت های خود فقط به دادن اخبار اعتراضات که اکثراً از منابع دیگری کسب می کنند بسنده کردند."



مهدی خوشحال - ایران فانوس

"... بحران خوزستان نه تنها مردم عادی بلکه طبیعت، حیوانات، پرندگان، نباتات و خاک را نیز آسیب رسانده است. این گونه موارد

مربوط به خوزستان نیست بلکه بعضی از مناطق جهان وضعیت مشابه دارند و می بایست کار تخصصی در محدوده ملی انجام پذیرد.

مشکل مزبور، سیاسی نیست ولی گروه هایی هستند که فی الفور و بنا به پیشنهاد و دستور اربابان ذی نفع خارجی، می خواهند از نمد خوزستان برای خود کلاه بدوزند. در این راستا رهبر مفقودشان را که ماهانه یک بار سرش را از گور بیرون می آورد، حالا هر شب از گور بیرون می آورد و برای فریب نیروها و اربابان خود، برای خوزستان و مردم ایران، روضه خوانی می کند. بحران زیست محیطی خوزستان از سال ها قبل وجود داشته است، حالا بحران زیست محیطی و کم آبی چه ربطی به ۱۴۰۰ سال پیش در کشور عراق و قیام امام سوم شیعیان و حماسه کربلا دارد ... تنها از مخیله ارتجاعی و فرصت طلبانه رهبر مفقود مجاهدین خلق بیرون می آید."



علی جهانی - وبلاگ آینه

گروه تروریستی رجوی:

۱- با شیادی خاص خودش می خواهد از این حرکات اعتراضی مردم سوءاستفاده نمایند و این حرکات مسالمت آمیز مردم را به سمت خشونت سوق بدهد.

۲- می کوشد که این حرکات اعتراضی برای مشکلات معیشتی و صنفی را به سمت سیاسی بکشانند و به نفع سازمان از آن ها سوءاستفاده نمایند.

۳- در حالی که این سازمان به شدت مورد تنفر و انزجار آحاد مردم ایران قرار دارد ولی برای مصرف داخلی و سر کار گذاشتن نیروهای دربند، اینطور وانمود می کند که سازمان به عنوان اپوزیسیون و آلترناتیو، هدایت و رهبری این اعتراضات را برعهده دارد و توسط کانون های دروغین خودش این حرکات را سازمان دهی می کند.

۴- در تبلیغات دروغین خودش مدعی سیاسی بودن اعتراضات صنفی مردم می شود و همچنین مدعی است به زودی رژیم را سرنگون می کند.

۵- با تحلیل های آبی سر نیروهای مسأله دار را شیریه می مالد و از ریزش روز افزون نیرویی که به مشکل و معضل اساسی سازمان تبدیل گردیده است، جلوگیری می کند تا بدین وسیله چند صباحی بیشتر نیروهای نگون بخت سازمان را در اسارتگاه کشور آلبانی تحت عنوان اشرف سه نگه دارند و ...

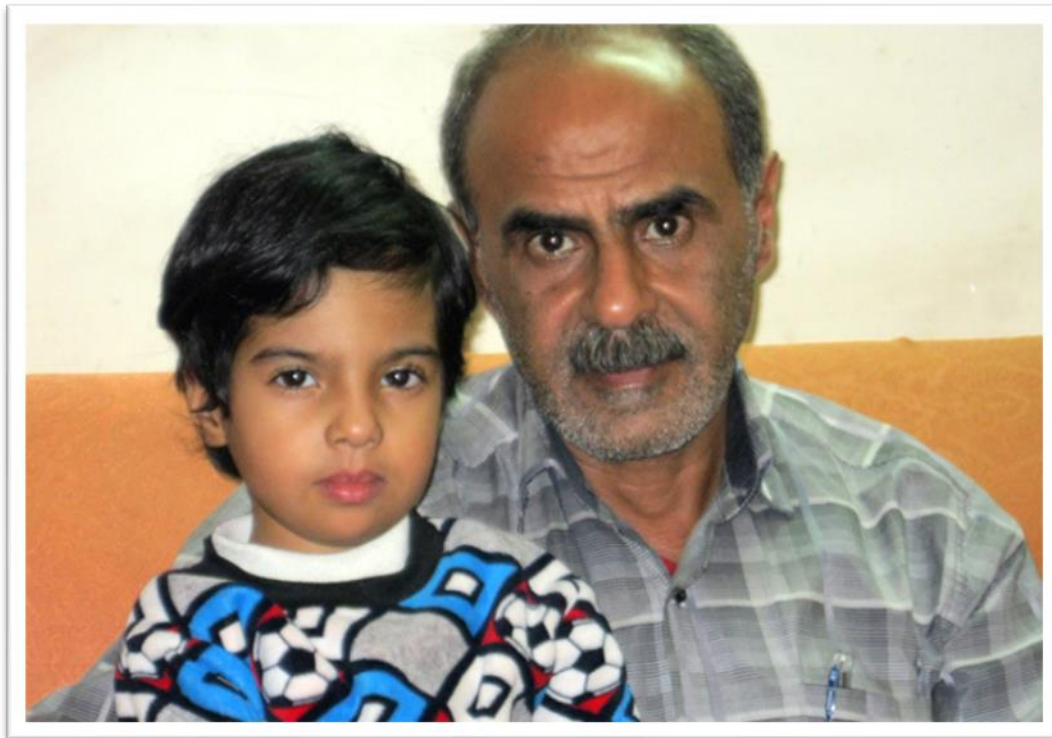
خاتم رئیس جمهور مادام العمر، شما اگر واقعا حامی حق و حقوق مردم ایران هستید پس چرا از ملاقات خانواده نیروهای سازمان که بخشی از همین مردم ایران هستند جلوگیری کرده و آن ها را دشمن خطاب می کنید؟ چرا اعضا را از اولیه ترین حقوق انسانی یعنی ملاقات با عزیزان شان محروم کرده اید؟

یکی از جنایات رجوی در حق مادران

فؤاد بصری: "در فرقه رجوی که بودم حدوداً صد و بلکه بیشتر نامه برای خانواده ام ارسال کردم و هیچ نامه ای به دست خانواده ام نرسیده بود.

مادرم می گفت مگر تو اسیر نبودی؟! اسیران نامه برای خانواده هایشان ارسال می کردند ولی نامه ای از تو به دستم نمی رسید!

در جواب گفتم وضعیت من از زندانی هم بدتر بود."



زنی که از فرقه رجوی جدا شده بود می گفت: "من در پرسنلی بودم، نامه هایی که نوشته می شد به دست ما می رسید. شخص رجوی به ما گفته بود نامه ها را بخوانید اگر مورد امنیتی داشت برای ستاد ارسال کنید و نامه هایی که موردی نداشته باشند را پاره کنید و در سطل بیندازید و اگر کسی پیگیر نامه اش شد در جواب بگویید ما نامه ها را از طریق سر پُل (انگلیس) برای خانواده های شما ارسال می کنیم.



رد پای منافقین در پرونده ترور هشت شهریور

بمب گذار دفتر نخست وزیر که بود و چه بر سرش آمد؟

ساعت سه بعد از ظهر روز هشتم شهریورماه سال ۱۳۶۰ بود که جلسه شورای امنیت کشور برگزار شد. حاضران این جلسه افراد مهم کشوری بودند؛ محمدعلی رجایی رئیس جمهور، محمد جواد باهنر نخست وزیر و مسعود کشمیری جانشین دبیر شورای عالی امنیت ملی بالای میز جلسه نشسته بودند. تیمسار وحید دستجردی کنار باهنر و بعد از او اخیانی به جای فرماندهی ژاندارمری کل نشسته، در کنار وی به ترتیب تیمسار کتیبیه، سرورالدینی معاون وزیر کشور، خسرو تهرانی از اطلاعات نخست وزیری، کلاهدوز قائم مقام سپاه یک طرف میز بودند و طرف دیگر میز تیمسار شرف خواه معاون نیروی زمینی، سرهنگ وحیدی معاون هماهنگی ستاد مشترک، سرهنگ وصالی فرمانده عملیات نیروی زمینی و سرهنگ صفایور فرمانده عملیات ستاد مشترک قرار داشتند.

ضبط صوت بزرگ کشمیری که مخصوص ضبط جلسات است، درست نزدیک رجایی و باهنر قرار می گیرد و کشمیری طبق معمول هر جلسه چای می ریزد و برای حاضرین می آورد؛ پس از گفت و گوی کوتاهی با خسرو تهرانی از جلسه خارج می شود. او پیش از خروج از جلسه کیف بزرگی را که همیشه همراه دارد با پا به نزدیکی رجایی هدایت می کند.



کشمیری از ساختمان نخست وزیری خارج می شود و در میدان پاستور نزد کسانی می رود که منتظر او هستند تا دبیر شورای عالی امنیت ملی را به یک نقطه امن انتقال دهند. همزمان صدای انفجار شدیدی منطقه را می لرزاند.

کشمیری؛ مظنون اصلی حادثه

مطابق نظر کارشناسان بمب از نوع خاص «تخریبی - آتش زا» بود که از حدود ۲ پوند TNT و مقداری منیزیم تشکیل و در یک کیف دستی جاسازی شده بود.

سید رضا زواره ای اولین دادستان انقلاب ایران ماجرای آن دقایق را این گونه شرح می دهد: «براساس تحقیقات من، در روز حادثه، همه افراد حاضر در دفتر نخست وزیری، پشت میزی بزرگ و طویل نشسته بودند. یک سر میز مرحوم رجایی نشسته بود؛ سپس نخست وزیر، یعنی مرحوم باهنر، بعد از آن آقای مهدوی، وزیر کشور، که او روز دیر رسیده بود. پس از آن رئیس شهربانی و دبیر شورای عالی امنیت ملی، خسرو تهرانی. بعد از آن هم دو طرف میز تا آخر نماینده نیروها نشسته بودند.

مطلب مشترکی که همه آن ها در بازجویی گفتند، این بود که در آن جلسه، کشمیری، منشی شورا بوده و در قسمت جلو، جای خسرو تهرانی نشسته بود. صندلی خسرو تهرانی هم در انتهای غربی میز قرار داشت. کشمیری کیفش را می گذارد؛ بعد برمی خیزد، چای می ریزد و جلوی مرحوم رجایی و باهنر می گذارد. سپس چند دقیقه ای با تهرانی در گوشی نجوا می کنند. آن گاه به انتهای سالن می رود و درست زمانی که قصد داشته است از اتاق خارج شود، بمب منفجر می شود.

برد ماده منفجره حداکثر دو یا سه متر بوده است. چند نفر از حاضران از جمله معاون فرمانده ژاندارمری و مرحوم دستجردی، رئیس شهربانی نیز که در زمان حادثه، نزدیک باهنر نشسته بودند، زخمی شدند، اما برای بقیه اتفاقی نیفتاد. متخصصان هم می گفتند بمب فقط در محدوده ای حداکثر تا سه متر قدرت تخریب داشته است. با این همه، برای کشمیری که در دورترین فاصله از آن قرار داشت، جسدی ساخته بودند که فقط یک کیسه خاکستر بود.»

آیت الله ربانی املشی دادستان کل کشور در شامگاه ۲۲ شهریور ۶۰ در تلویزیون حاضر شد و «مسعود کشمیری» را عامل انفجار دفتر نخست وزیری اعلام کرد و گفت: «عامل انفجار نخست وزیری همان شخصی بود که نام او در بین شهدا برده شد و روز اول در کنار شهیدان عزیز، رئیس جمهور و نخست وزیر محبوب ما به عنوان شهید سوم قلمداد و جنازه ای به نام او به وسیله مردم تشییع شد. مسعود کشمیری که در نخست وزیری جا باز کرده بود، تقریباً از همه چیز اطلاع داشت و دبیر شورا بود. کشمیری از یک سال قبل وارد نخست وزیری شد و خیلی خوب نقش خود را بازی و چهره کریه اش را مخفی کرد، به طوری که یکی از مسئولان امر در نخست وزیری می گفت در بین هزار احتمال، یک احتمال انحراف درباره او نمی دادیم.»

سرهنک کتیبه در شرح واقعه روی داده می گوید: «من موقع ورودم به اتاق کنفرانس مشاهده کردم که آن خائن از خدا بی خبر (کشمیری) در حال ورود به جلسه است. قبل از همه مرحوم «شهید وحید دستجردی» گزارش وقایع هفته شهربانی را عنوان کرد. مرحوم کلاهدوز هم در آن جلسه از طرف سپاه

پاسداران حضور داشت. در همین لحظات که بحث و گفت و گو در جلسه ادامه داشت من ناگهان احساس کردم همین طور که روی صندلی نشسته بودم بی اراده سرپا ایستاده و تمام صورتم و مخصوصاً پیشانی ام به شدت می سوزد. مسأله‌ای که برای من اهمیت دارد، شدت انفجار بود که ما صدای آن را در آن لحظه نشنیدیم، ولیکن پرده های گوش افرادی که آنجا بودند تمام پاره شده بود.»



مسعود کشمیری که بود؟

کشمیری متولد ۱۳۲۹ در کرمانشاه و دارای مدرک لیسانس علوم اداری و مدیریت بازرگانی از دانشگاه تهران بود. «قیافه حق به جانب، تسبیح به دست و اهل استخاره و دعای کمیل خواندن در جلسات و پیشقدم در پیش نماز شدن»؛ این تصویری است نقش بسته شده در ذهن ها از مسعود کشمیری تا پیش از انفجار دفتر نخست وزیری؛ البته یک تصویر تکراری دیگر هم از او هست، این که او همواره دو خودکار در جیب داشته، یکی برای نوشتن مطالب شخصی که ادعا می کرد از پول حقوق خود تهیه کرده و دیگری برای کارهای دولتی و متعلق به اموال بیت المال! برخی هم خاطرشان هست که او گاه به گاه پیشنهادهای تندی هم علیه منافقان داشته و یک بار پیشنهاد بمباران ایستگاه رادیویی منافقان را داده بود.

در کنار این تصاویر، اما تصاویر دیگری هم هست. کسی که در همه جلسات حضور داشته، اما توجه خاصی را به خود جلب نمی کرده است. می رفته، می آمده و حتی درباره او گفته شده که آن قدر مورد اعتماد بوده که موقع تردد در دفتر نخست وزیری بازرسی بدنی هم نمی شده است. هر چه می خواسته می برده و می آورده؛ گفته شده که او پیش از انقلاب عضو سازمان مجاهدین خلق بوده و این که برادر همسرش، ابوالفضل دلنواز، نامزد رسمی منافقان در اسلام آباد غرب در دور نخست انتخابات مجلس شورا بوده است.

در عین حال، اما او در بدو تأسیس سپاه مدتی به عضویت آن هم درآمد و بعد هم عضو مؤثر ستاد خنثی سازی کودتای نوژه به نمایندگی از کمیته اداره رکن دوم ارتش شد و در نهایت راه به نخست وزیری برد. کشمیری در نهایت به دفتر تحقیقات اطلاعات نخست وزیری می رود و مدتی هم جانشین خسرو تهرانی در دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی می شود تا جایی که برخی نامه ها را به جای دبیر و با عنوان «از طرف» امضا می کند. جاریان که آن زمان خود در اطلاعات نخست وزیری بوده، در گفت و گویی بیان کرده بود: «بعد از انفجار در پیگیری ها از مادر و خواهر کشمیری به ارتباط خانوادگی او با سازمان دست پیدا کردیم. برادرهای همسر کشمیری در قصر شیرین عضو سازمان بودند که با امکانات کمی که ما در گزینش افراد در ابتدای انقلاب داشتیم، به این ارتباطات دست نیافتیم.»



رد پای مجاهدین و CIA در پرونده هشتم شهریور

چندی پس از حادثه ۸ شهریور مقاله ای در نشریه مجاهد [ارگان رسمی سازمان منافقان] منتشر شد که تأکید داشت کشمیری «یکی از قهرمانان عملیات ویژه» است.

از سوی دیگر مسعود رجوی در سال ۱۳۷۸ در یک جلسه محرمانه با «ژنرال حبّوش» رئیس سازمان امنیت صدام به انفجار دفتر نخست وزیری و ساختمان حزب جمهوری توسط سازمان مجاهدین خلق رسماً اعتراف می کند. البته فیلم این ملاقات و سایر دیدارهای مقامات امنیتی عراق با رجوی که به طور محرمانه و بدون اطلاع سرکرده منافقان ضبط شده است و در جریان حمله آمریکایی ها به عراق و سقوط صدام در دسترس مردم قرار گرفت.

رجوی در این دیدار از تبلیغات برخی رسانه های غربی به دلیل تروریست نامیدن سازمان مجاهدین خلق گلایه می کند و یادآور می شود که مقامات ارشد آمریکا و فرانسه از عملیات ویژه سازمان (انفجار نخست وزیری و ساختمان حزب جمهوری) اطلاع کامل داشته اند.

در سال ۱۳۷۱ یعنی یازده سال بعد از انفجار، موجی رسانه های اروپایی و آمریکایی را برداشت؛ زیرا یکی از مقامات سیا اعلام کرده بود که نخست وزیری ایران و حزب جمهوری اسلامی را عوامل خود ما منفجر کردند.

در پایان باید گفت آنچه ماجرای ۸ شهریور سال ۶۰ را به یکی از اسرارآمیزترین نقاط تاریخ انقلاب اسلامی تبدیل کرده، نفوذ فردی به نام مسعود کشمیری به بالاترین سطوح اطلاعاتی و امنیتی کشور است. از سوی دیگر رازآلودگی داستان کشمیری آنجایی بیشتر می شود که پس از انفجار ۸ شهریور، برخی ادعا کردند که او به طور کامل در این حادثه سوخته است....

کشمیری چگونه از ایران فرار کرد؟

مسعود کشمیری در کیف حامل بمب، ۲ پوند TNT و مقداری منیزیم کار گذاشته بود و دقایقی پس از این که کیف مزبور را پیش پای شهید رجایی قرار داد، از ساختمان نخست وزیری خارج شد و به میدان پاستور رفت. سپس در آنجا توسط برخی افراد ناشناس به محلی امن انتقال داده شد.

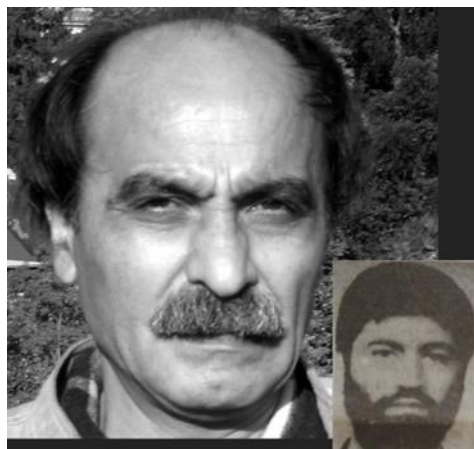
برخی منابع می گویند عوامل سازمان منافقین «مینو دلنواز»، همسر کشمیری را همزمان با انفجار نخست وزیری از محل سکونتش به یک خانه تیمی در محله نظام آباد تهران بردند. کشمیری نیز پس از ملحق شدن به همسرش از تهران به کرج، قزوین و سپس کردستان رفت و نهایتاً از طریق مرز زمینی به عراق، ترکیه و سپس خارج از کشور گریخت.

سرانجام کشمیری چه شد؟

یکی از مسئولان امنیتی پس از اتفاق هشتم شهریور، گفته بود: در اصل ما دنبال این بودیم که ببینیم عوامل انفجار چه سرنوشتی پیدا کرده اند. چند سال بعد برخی اعضای مهم که از منافقان جدا شدند، افشا کردند که مثلاً آقای «محمد باقر امینی راد» که در عراق به عنوان مترجم عربی منافقان فعال بوده و در بخش عربی سازمان هم فعالیت کرده، همان کشمیری است یا بنابر تحقیقات پلیس امنیتی هلند فردی به نام «علی معتمد» که چندی پیش به طرز مشکوکی در هلند کشته شد، همان کلاهی (عامل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی) است.

خبرآنلاین

دی ماه سال ۹۲ بود که یک مقام آگاه که خواست نامش فاش نشود به خبرگزاری دولتی «ایرنا» گفت: «مسعود کشمیری، عامل انفجار نخست وزیری و محمدرضا کلاهی صمدی عامل انفجار حزب جمهوری اسلامی در آلمان رؤیت شده اند. نامبردگان که از اعضا و هواداران فعال گروهک تروریستی منافقین و خط نفوذ فرقه رجوی در نهادهای حیاتی، حساس و مهم جمهوری اسلامی بودند، هنگام خوردن غذا در رستورانی در شهر کلن و هنگام رانندگی در شهر هامبورگ آلمان مشاهده شده اند.»



این اولین و آخرین تصویری است که از تروریست ۶۵ ساله، پس از سه دهه منتشر شده است.



"رئوفی نیا: در خارج از کشور، کلاهی و کشمیری مسأله دار شدند. سازمان به هر کسی که نسبت به آرمان ها و اهداف و وقایع جاری در گروه، دچار سؤال و ابهام ذهنی می شد، می گفت «مسأله دار» شده است. البته معمولاً همه افراد در سازمان مسأله دار می شوند اما ظرفیت پنهانکاری در افراد مختلف، تفاوت دارد. کلاهی و کشمیری از سازمان بریده بودند اما بریدن، معمولاً تناوب دارد. بریدن این دو نفر هم از نوع ضدیت و تقابل نبود. البته کلاهی و کشمیری اصلاً برای اعضا ناشناخته بودند؛ یعنی جز تعداد معدودی از رده های بالای سازمان، کسی آن ها را نمی شناخت. بعد از کشته شدن کلاهی، تلویزیون هلند رپورتاژی را منتشر کرد که در آن گفته شد او با نام جعلی علی معتمد سال ها در آن کشور زندگی می کرده و با زنی افغانستانی ازدواج کرده بود که آن زن، از هویت واقعی کلاهی اطلاعی نداشت.

بزرگ ترین درسی که باید از حادثه هشتم شهریور بگیریم، چیست؟

رئوفی نیا: این سازمان، در «تاکتیک» در اوج اما در «استراتژی» در قعر قرار دارد؛ یعنی منافقین اساساً در تاکتیک، هیچ چیزی را جا نمی گذارند. نوع تفکر خود رجوی هم اصطلاحاً «تعادل قوایی» است؛ هر چند خودش این موضوع را رد می کند. تعادل قوایی یعنی این که رجوی در هر موردی، به طور دقیق امکانات نیروهای خودی و نیروهای رقیب را ارزیابی کرده و سپس دست به عمل می زند. با همه این ها، منافقین در استراتژی احمق اند. اساساً در ذات حرکت مسلحانه که منافقین بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ به آن روی آوردند، خیانت وجود دارد.

منافقین کسانی هستند که از هر ستون و تکیه گاهی حمله می کنند. آن ها هیچ رادع و مانعی برای خودشان متصور نیستند؛ به این معنا که تا دیروز می گفتند «مرگ بر آمریکا» اما الآن افتخار می کنند که آمریکا حتی تحویل شان بگیرد. کمینگاهی که در فاجعه تلخ هشتم شهریور از آن به ما حمله شد، کمینگاه «نفوذ» بود. آن چیزی که به ما در هشتم شهریور و هفتم تیر و مقاطع دیگر ضربه زد، بحث نفوذ منافقین بود. این افراد مسن و منزوی با تفکرات دگم و قالبی که تا مغز استخوان از خود بیگانه شده اند و الآن در آلبانی پشت کامپیوتر نشسته اند، جز فریب مثلاً چهار نفر بی اطلاع، هیچ کار مؤثری نمی توانند در فضای مجازی انجام دهند. خطر اصلی این ها در نفوذ بوده و هست. ما باید از پدیده نفوذ بترسیم. این خط نفوذی نفاق است که برادر را با برادر دشمن می کند. امروز بیشترین امید منافقین به ایجاد شقاق و نفاق و دودستگی در صفوف ملت است. ما در داخل کشور نباید اتحادمان را درباره ضدیت و مقابله با دشمن به خصوص منافقین از دست بدهیم."

جامعه خبری تحلیلی الف





عملیات فروغ جاویدان؛ غروب سازمان مجاهدین خلق

پنجم مرداد ماه سال ۱۳۶۷ و دو روز پس از آغاز عملیات فروغ جاویدان توسط سازمان مجاهدین خلق، نیروهای ایرانی عملیات مرصاد را علیه منافقین اجرا کردند. در این عملیات ضمن هجوم نیروهای پیاده به سوی ارتش آزادی بخش، مسیر فرار آنان با هلی برن و استقرار نیرو در مناطق مرزی بسته شد.

بسیاری از منافقین در پی حملات رزمندگان ایرانی و حتی مردم عادی کشته، تعدادی نیز در کوه و دشت آواره و تعدادی هم بالأخره توانستند به پادگان اشرف بازگردند؛ البته تا حدود یک ماه پس از اجرای عملیات، اعضای سازمان مجاهدین خلق توسط مردم در روستاها و کوه ها شناسایی و دستگیر می شدند.

رجوی به نیروهایش وعده داده بود که خلق منتظر شما هستند و به استقبال شما خواهند آمد، اما مردم ایران با خاطرات تلخی که از جنایت ها و کشتارهای منافقین در خیابان ها و شهرها به خاطر داشتند و با نفرتی که از آنان به دلیل همراهی با صدام و دشمن بعثی در دل داشتند، به مقابله با آنان پرداختند. عملیات مرصاد شاید تنها عملیات در طول دوران دفاع مقدس است که مردم عادی بدون سازماندهی و با سلاح های سرد به منافقین حمله می کردند و آنان را می کشتند.

بدین ترتیب عملیات فروغ جاویدان که با هدف نابودی سریع نظام جمهوری اسلامی ایران طراحی شده بود، به سرعت به غروب سازمان مجاهدین خلق تبدیل شد و سازمان از آن سال به بعد به تدریج نحیف و ضعیف تر شد. سازمان اگرچه چند سال بعد و با کشتار مردم کردستان عراق توانست بقای خود را در عراق تضمین کند، اما با سقوط صدام عرصه را بر خود تنگ دید و از اشرف به لیبرتی و از لیبرتی به آلبانی رفت و نیروهای ارتش آزادی بخش را به استخدام ارتش سایبری درآورد.



موضوع دیگر فساد اخلاقی است. در فرقه ها به دلیل سرسپردگی و تخلیه شدن از نظر مبانی ذهنی و نظری، به طور معمول این فساد وجود دارد. در سازمان مجاهدین خلق به طور ویژه در سطح بالای فرقه، این فساد وجود داشت. در برخی از خانه های تیمی هم که کادر میانی منافقین حضور داشتند، فساد اخلاقی بود.



محمدی سیرت استاد دانشگاه امام صادق (ع) چنین می گوید:

"آن چیزی که به چارچوب و قواره مجاهدین خلق نزدیک است، مفهوم "فرقه" است. ویژگی های فرقه ای در مجاهدین خلق، بیش از ویژگی های سازمان یا یک حزب سیاسی است.

فردی که عضو یک فرقه می شود، ابتدا تمام لایه های هویتی خود را کنار می گذارد و به عبارت دیگر تهی می شود، سپس هویت فرقه ای خود را جایگزین و بعد هویت های دیگر را بارگذاری می کند. مجاهدین خلق کسانی هستند که تخلیه هویتی شده اند و تمام هویت های خود را پشت درب این فرقه جا گذاشته اند.

در یک فرقه، اعضا نسبت به رهبران سرسپردگی دارند. آنچه که از گذشته تا به امروز در بین مجاهدین خلق مشاهده شده، کرنش و سرسپردگی اعضا نسبت به مسعود و مریم رجوی است.

یکی دیگر از ویژگی های فرقه، رازآلوده بودن است. در سازمان مجاهدین خلق بین صف و ستاد فاصله طبقاتی عجیبی وجود دارد و فرد برای رسیدن به شورای مرکزی و کادر رهبری باید مسیر سرسپردگی سختی را طی کند که رازآلوده است.

به هر حال مجاهدین خلق به "فرقه" نزدیک تر است تا به یک سازمان سیاسی و غیره. همین ویژگی فرقه ای هم موجب شده تا از سوی برخی دولت ها و سرویس های اطلاعاتی غرب و سعودی مورد حمایت و پشتیبانی قرار بگیرند. مجاهدین خلق آمادگی ذهنی و انگیزشی بسیار بالایی برای گام برداشتن در راستای اهداف فرقه ای خود دارند. به طور مثال آنان در هلند، نوکری پیرمردها و پیرزن ها را می کنند به این امید که پس از مرگ آنان، بخشی از اموالشان را بگیرند و تقدیم سازمان کنند. این ویژگی در بین اعضای داعش هم وجود دارد....

مجاهدین خلق و امثالهم نان را به نرخ روز می خورند. آن ها با مباحث نظری بازی و سپس از آن عدول می کنند. اگر به تاریخ چند دهه ی اخیر مجاهدین خلق نگاه بیاندازید، می بینید که یک روز مسلمان، یک روز چپ، یک روز لیبرال، یک روز با صدام و یک روز با سعودی ها، خلاصه هر روز با یک گروه هستند، مهم این است که کجا آن عملگرایی شان تحقق یابد و به هدف خود برسند.

آنان حتی به روحانیت هم نزدیک شدند. تلاش آنان برای نزدیکی به آیت الله طالقانی در همین راستا بود؛ اما آیت الله طالقانی این ها را قبول نداشت. البته آنان هم طالقانی را قبول نداشتند....



کرد و به شهادت رساند، اما شخصیت‌ها نمادهای انقلاب بودند و تمام انقلاب نبودند. ماهیت انقلاب، مبانی اسلامی امام بود که ایشان پیاده‌سازی و فرآیند‌سازی کردند.

سازمان شخصیت‌ها و سران نظام جمهوری اسلامی را هدف قرار داد و به خیال خودش، با زدن سران، می‌توانست نظام را ساقط کند؛ اما اشتباه اش این بود که شخصیت‌ها نمادهای اندیشه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بودند...

منافقین از هیچ اقدام خشونت‌آمیزی پرهیز نکردند؛ چرا که حیات آن‌ها در گرو خشونت است و فرقه‌ای بودن مجاهدین خلق هم آمادگی برای این کار دارد، در این راستا منافقین برای سرویس‌های بیگانه اقدام به جاسوسی خشن و قتل‌های خشن می‌کنند. جاسوسی خشن یعنی این که حاضر است برای جاسوسی لو برود و اعدام بشود. همچنین منافقین در آلبانی، ضمن راه‌اندازی ارتش سایبری، اقدام به آموزش قتل‌های خشن می‌کنند.

این که چرا منافقین هنوز به درد دشمنان می‌خورند، به دلیل فرقه‌ای بودن مجاهدین خلق است. اعضای فرقه به جایی می‌رسند که آماده جانفشانی و پرداخت هزینه هستند. اعضای منافقین، موجوداتی هستند که به لحاظ ذهنی کاملاً مدیریت شده‌اند و آماده هر کاری حتی انتحار هستند.

نسل جوان به دلیل هوشمندی و سطح اتصال به بیرون مانند نسل قدیم رفتار نمی‌کند. جالب است بدانید که پس از راه‌اندازی ارتش سایبری در آلبانی، برخی از اعضای منافقین جدا شدند. به این دلیل که فرد در شبکه‌های اجتماعی، تصاویری را از ایران دید که با آنچه به او گفته بودند و دیکت شده بود، تفاوت داشت.

اگر روحانیت و مردم در صحنه نبودند، این‌ها هیچ وقت نمی‌توانستند انقلاب ایجاد کنند و نظام را تغییر بدهند. ضمن این که امام هیچ‌گاه اینان را تأیید نکرد و نامه دعوتی ننوشت. حجت‌الاسلام دعایی می‌گوید بعد از اعدام بدیع زادگان خدمت امام رفتم تا در تأیید این‌ها چیزی بنویسند، اما ایشان یک خط هم ننوشتند.

سازمان مجاهدین خلق از زمان تغییر ایدئولوژیک تا پیروزی انقلاب، کارنامه مشخصی در مبارزات ندارد. می‌گویند که ما کشته‌های بسیاری دادیم، بله چون کسی را نداشتید، کشته زیاد می‌دادید. اگر روحانیون و نیروهای مبارز مسلمان کشته می‌شدند، علما اعتراض می‌کردند، جامعه واکنش نشان می‌داد و هزینه را برای رژیم پهلوی زیاد می‌کردند، اما علما و مردم شما را قبول نداشتند. در نتیجه کشته شدن شما هزینه‌ای برای رژیم نداشت.

از یک سو سازمان پس از پیروزی انقلاب، بدنه خود را از دست داد و آن جمعیت ۳۰ هزار نفری ورزشگاه امجدیه کاهش یافت.

وقتی خشونت و رفتار غیرعقلانی وارد شود، مردم کنار می‌روند و صف خود را جدا می‌کنند. سازمان همواره رفتارهای خشن و غیرعقلانی داشته است و اساساً سازمانی که منطقی نداشته باشد، برای دست یافتن به اهداف خودش مجبور است از ابزارهای خشن و رادیکال استفاده کند.

انقلاب اسلامی جریان قائم به فرد نبود. انقلاب یک مکتب فکری است. انقلاب اسلامی اگر یک ایده شخصی بود، باید بعد از رحلت امام خمینی (ره)، از بین می‌رفت، اما انقلاب قائم به شخص نیست.

سازمان مجاهدین خلق برخی از شخصیت‌های انقلاب همچون بهشتی، رجایی و باهنر را ترور



را با پایین ترین سطح فهم و بالاترین سطح انگیزه می توان انجام داد.

آن ها سناریوشان، سناریویی است که دشمنان برایشان طراحی می کنند؛ در واقع آنان به دستمالی تبدیل شده اند که رجوی تلاش دارد مدت عمر استفاده از آن را افزایش دهد. تشکیل ارتش سایبری نیز سناریوی دشمن است، وگرنه رجوی درک و فهم چنین چیزی را ندارد.

منافقین در گذشته اقدام به مکتوب سازی تجربیات خود می کردند که برخی معتقدند این مکتوب سازی میراث ساواک به آن هاست. به نظر می رسد از تجربیات منافقین در شکل گیری داعش و گروهک های تروریستی همچون پژاک استفاده شده است. بسیاری از ویژگی های آن ها در داعش قابل مشاهده است."

خبرگزاری تسنیم

به هرحال سازمان مجاهدین خلق به دلیل ویژگی های فرقه ای که دارد، همچنان آماده پرداخت هزینه است و البته چاره ای هم جز این ندارد و اگر هزینه پرداخت نکند، حذف خواهد شد. غربی ها و سعودی ها به خوبی می دانند که مجاهدین خلق نان به نرخ روزخور و خانن به وطن هستند، اما آنان را به دلیل آمادگی برای مأموریت های خشن، همچنان می خواهند.

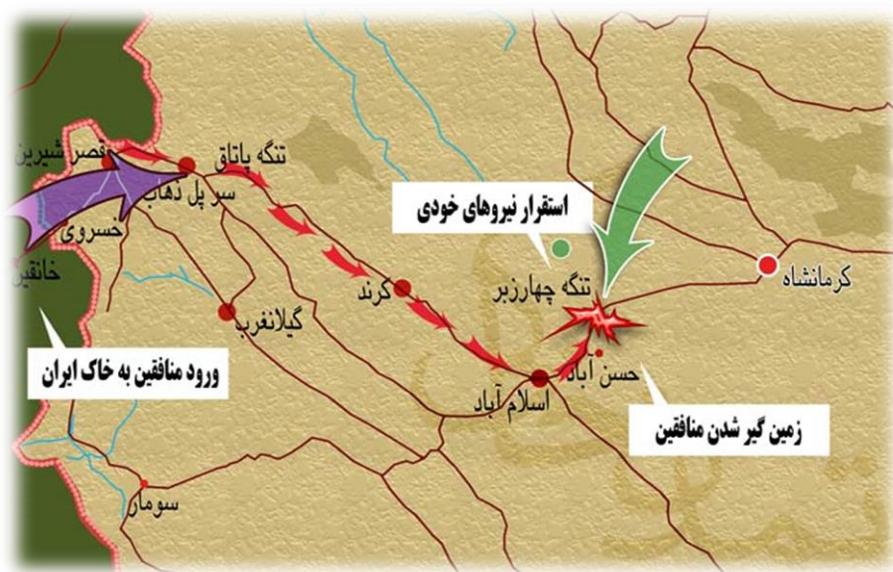
منافقین، بی بی سی و دیگر رسانه های فارسی زبان نیستند. مجاهدین خلق کارش این است که زیر پست ها و توییت ها، فحش رکیک بدهد. یعنی در حوزه سایبری هم خشن عمل می کند. کلاً بر مدار خشونت عمل می کند و نانش از خشونت به دست می آید.

کار ویژه ی منافقین مقابله ی خشن و رکیک با نظام جمهوری اسلامی ایران است. این مقابله

آسیه رخشانی



آسیه که در جریان طلاق های فرقه رجوی از پدر و مادرش جدا شده بود برای سال ها به آمریکا منتقل شد. در ۱۵ سالگی زمانی که به سن مناسب بیگاری دادن به فرقه رجوی رسید مجدداً او را از آمریکا به سیاج اشرف برگرداندند. آسیه در سن ۲۸ سالگی قربانی جنایت هولناک رجوی در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ شد. او در حالی که از درگیری نیروهای عراقی با اعضای کمپ اشرف فیلمبرداری می کرد، کشته شد.



منافقین

باسواد ترین و احمق ترین ارتش



آقای عبدالله دخانیان (از رزمندگان عملیات مرصاد) چنین می گوید:

بعد از قطعنامه ۵۹۸، عراق حملات خود به ایران را ادامه داد و تپه مریوان را اشغال کرد. آن زمان ۲۹ ساله بودم. من در تیپ قائم (عج) مسئول تدارکات بودم. در مریوان منتظر دریافت تکلیف و آغاز عملیات برای پس گرفتن تپه بودیم؛ از آنجا تا تنگه چهار زبر ۱۵۰ کیلومتر راه است. ساعت ۹ صبح پنجم مرداد بود که ناگهان خبر رسید منافقین از اسلام آباد به ایران حمله کردند؛ به سرعت خود را به آنان رساندیم.

مهمات لازم برای عملیات پس گرفتن تپه مریوان فراهم شده بود و گردان نیز برای جنگ آماده شد اما عراق خود به خود عقب نشینی کرد. حضور آماده این نیروها و مهمات و استقرار اتفاقی بهترین جا برای مقابله با منافقین، یاری خداوند بود که باعث پیروزی ما شد. نیروهای تیپ قائم (عج) جایی مستقر شدند که بهترین مکان برای مقابله با منافقین بود. تیپ قائم دقیقاً در مناسب ترین زمان در بهترین مکان حضور داشت و این یاری خداوند بود.

در عملیات مرصاد تصمیم منافقین بر فتح کرمانشاه بود. ابتدا دست خالی مهران را گرفتند و با غرور کاذب شعار دادند: امروز مهران، فردا تهران... آنان حس کردند ایران ضعیف شده و غرور کاذب آنان را فرا گرفت و همین باعث شکست آنان شد؛ البته این غرور کاذب ریشه در حماقت آنان نیز داشت. ناگفته نماند اگر منافقین موفق می شدند به کرمانشاه برسند اوضاع عوض می شد؛ البته مردم نمی



گذاشتند از کرمانشاه عبور کنند اما کار سخت تر بود و قطعاً بیش از ۲۰ هزار نفر کشته می شدند. زیرا آنان نیروهای سازمان یافته و مخفی در شهرهای مختلف ایران داشتند.

منافقین وقتی در شرف اسارت بودند با سیانور خودکشی می کردند از این رو اسیر گرفتن از آنان سخت بود. یک پزشک در این عملیات اسیر شد و در اعترافات خود گفت: در بلژیک درس پزشکی می خواندم که شخص مسعود رجوی با من تماس گرفت و گفت: «این آخرین عملیات علیه جمهوری اسلامی است. به زودی پیروز می شویم و تو اگر همراه ما باشی به عنوان وزیر بهداشت و درمان انتخاب می شوی.» من به همین وسوسه به جنگ آمدم و حالا شکست خورده و پشیمان در آستانه اعدام هستم. تعدادی از اسیران ایرانی که توسط عراق اسیر شده بودند نیز بین آنان بودند که به هوای آزاد شدن و برگشتن به ایران به منافقین پیوسته بودند.

به یاد دارم آن زمان رسانه های خارجی درمورد منافقین گفته بودند: «باسوادترین و احمق ترین ارتش» زیرا افراد تحصیل کرده ای بودند که در عین تحصیلات عقلشان را درست به کار نینداختند. رزمنده های ما اما با عشق بی نظیر ایستادگی کردند. از این رو من نام «تقابل جهل با عشق» را نام مناسبی برای این عملیات می دانم.

... منافقین معتقد بودند اسلام دین مبارزه نیست بنابراین مبارزه را از مارکسیسم و دین را از اسلام گرفتند. این انحراف در نهایت آنان را به اینجا کشاند که در مقابل کشور خود بایستند. من معتقد بودم کسانی که این گونه وطن فروشی می کنند هیچ درکی از انسانیت ندارند.

۳۳ سال از عملیات مرصاد می گذرد؛ اگر ساعت ها درمورد عملیات حرف بزنیم اما به درد جوانان امروز نخورد هیچ فایده ندارد. بنابراین مهم ترین درس جوانان از داستان این عملیات، هوشیاری آنان در مقابل توطئه منافقین امروز می تواند باشد. در عملیات مرصاد بیش از چهار هزار و ۸۰۰ نفر از نیروهای منافقین کشته و زخمی شدند و در میان کشته شدگان و اسرا تعداد زیادی از کادرهای ارشد سازمان و فرمانده های تیپ ها نیز وجود داشت. پس از پایان عملیات، تنگه چهارزبر، تنگه مرصاد نام گرفت. هم چنین تعداد شهدای ایرانی این عملیات نزدیک به ۴۰۰ نفر تخمین زده شده است. درگیری های منافقین با نیروهای ایرانی بعد از این که طی نبرد ۴۸ ساعته در تنگه چهارزبر شکست خوردند تا هشتم مرداد ۶۷ ادامه داشت و در این روز آخرین نیروهای باقی مانده آنان کشته یا اسیر شدند و تعدادی نیز مجدد به عراق گریختند.





دنبوشته خانم گیتی زردشتیان مادر چشم انتظار آقای روزبه عطایی (اسیر در فرقه رجوی)

سبها که سکوت است و سکوت است و سبها
 آوازی ندی خواندم از لایتناهی
 آوازی تو می آردم از سوق به پرواز
 سبها که سکوت است و سکوت است و سبها
 احوالچ بنام تو می رسد از دور
 در پایی وین گشته عهد تو چه ماهی
 وین بعله که با هر نفس می جند از جهان
 خوشی می دهد از ندی این شوق تراهی
 دیدار تو بر صبح لب به هم دهدم دست
 من سر خودم از لذت این عجب راهی
 ای عشق تو را دارم و دارای جوینم
 هوایه ندی هر چه ندی و تو خواهی
 اگر می بودم بخیم که من دهد باز پس چه کرد
 بیدار و گفتار و کردار انسان
 دیر باز در مادقتی حیرت اندیزم خدای باز میگردد



مساجد ضرار در جامعه امروز

چکیده آنچه که در منابع مختلف درباره تعریف نفاق و منافق آمده است این است که منافق در دل دین را نپذیرفته است اما اظهار به دینداری می کند. به گفته علامه شهید مرتضی مطهری «مؤمن کسی است که در دل، زبان و عمل به اسلام ایمان دارد، کافر کسی است که هم در باطن و هم در ظاهر اسلام را نپذیرفته است و منافق به کسی می گویند که در دل مخالف اسلام است، اما اظهار می کند که به اسلام اعتقاد دارد.» از همین روست که برای جامعه اسلامی خطر منافق به مراتب بیشتر از کافر است. به همین سبب امام راحل می فرمایند: «آن قدری که اسلام تکیه کرده است بر این که منافقین را از بین ببرد یا اصلاح شان کند، برای کفار این طور نیست. انسان می داند با آدم کافر چه بکند، اما با منافقین نمی داند چه کند. زمان پیغمبر هم همین طور بوده است و در اسلام از منافقین بیشتر تکذیب شده است و منافق اوضح مصادیق کفر است.» در حقیقت تکلیف جامعه اسلامی با کافر روشن است اما منافق به سبب پوششی که برای خود برگزیده است شرایط را برای شناخت سخت می کند. به همین دلیل است که منشا رخداد فتنه ها در جامعه از سوی منافقین است و نه از سوی کفار. منافقین با آمیختن حق و باطل به یکدیگر شرایط را برای شناخت حق سخت کرده و با همین حربه، بخش زیادی از جامعه را در بالاتکلیفی قرار می دهند. با این اوصاف می توان منافق را کافری دانست که لباس دین به تن کرده است و درصدد سوءاستفاده از دین برای نیل به اهدافش است.



بنابراین منافق هر آنچه را که از دین می گوید سوءاستفاده است. منافق چون اعتقاد قلبی به دین ندارد، آنچه را که از دین بیان می کند نه برای دین و اصلاح مردم، بلکه برای ضربه به دین است. همان گونه که گفته شد منافق با در هم آمیختن حق و باطل، شرایط را برای تشخیص درست حق و باطل سخت می کند. حکومت اسلامی از طرق مختلف درصدد اصلاح منافق برمی آید، اما زمانی که این فتنه انگیزی ها اسباب تضعیف حکومت و از بین بردن آرامش جامعه را فراهم می سازد، حکومت درصدد برخورد سخت با اقدامات منافقین برمی آید. همان گونه که در صدر اسلام منافقین تلاش داشتند در پوشش مسجد ضرار به فتنه انگیزی در جامعه مبادرت ورزند، اما پیامبر اعظم دستور دادند که این مسجد تخریب و آتش زده شود.

در عصر حاضر نیز شرایط مشابه با صدر اسلام است. از جمله مصادیق عینی نفاق در جامعه امروز، گروهک تروریستی منافقین است. این گروهک با پوشش اسلامی و تمسک به آیین ها و مناسک مذهبی تلاش می کند تا خود را معتقد به اسلام نشان دهند، اما بر اساس همان اصل که چون منافق در دل و قلب اعتقادی به اسلام ندارد هر آنچه که از دین بیان می کند سوءاستفاده از دین است، تمامی آنچه که منافقین در ظاهر از دین بیان می کنند و نشان می دهند، پوششی بیش نیست. برگزاری مراسم سوگواری سیدالشهدا (علیه السلام)، گرامیداشت ماه مبارک رمضان و دیگر فعالیت های اینچنینی در حقیقت مسجد ضراری است که برای ضربه به حکومت اسلامی برپا شده است.

در حقیقت آنچه که سبب سعادت بشر خواهد شد برپایی حکومت اسلامی بر پایه سنت حقیقی پیامبر و بر پایه آموزه های صحیح اسلام است و نشان دادن ظواهر اسلامی تنها زمانی ارزشمند است که به تقویت حکومت کمک کند و هر آنچه که ظاهری از اسلامی داشته باشد اما درصدد تضعیف حکومت اسلامی برآید می بایست همچون مسجد ضرار نابود و سوزانده شود.

مجید مربایان - بنیاد هابیلیان





گرفتیم و بعد از مدتی مقاومت از شدت تشنگی ناتوان و سپس اسیر شدیم.

عراقی ها ۲۵۰ نفر از سربازان ایرانی گرفتار را کشتند. بعد از طرف صدام حسین دستور آمد که دیگر نکشید و اسیر کنید چون می خواستند تعداد اسرای ایرانی زیاد شود تا در تبادل اسرا کم نیاورند. من مجروح شده بودم. عراقی ها دست و پایمان را بستند. ما را به شهر العماره عراق بردند. عده ای از همزمان ما از شدت جراحات و تشنگی در سوله بازداشت شدگان شهید شدند.

موقعی که ما سوار ماشین عراقی ها بودیم دو عراقی مسلح پشت ماشین بودند و به سمت ما سلاح گرفته بودند و یک عراقی دیگر خودش را از میله های ماشین می گرفت که بعضاً روی شکم اسرای مجروح می افتاد و اسرای مجروح ناله می کردند. دو عراقی مسلح، مجروحان را از ماشین در حال حرکت به بیرون پرت می کردند و بعد به رگبار می بستند.

به سینه ام تیر خورده بود و دندانم هم شکسته بود، دستانم بسته بود و از شدت درد و تشنگی ناتوان شده بودم. در همین حین سرم را روی پای مجروحي گذاشتم حس کردم که هیچ عکس العملی نشان نداد کمی که گذشت فهمیدم که این فرد شهید شده است. عراقی ها شهدا را از ماشین به بیرون پرت می کردند.

در بغداد ما را چند بار با اتوبوس گرداندند. مردم عراق شادی می کردند، به ما تف می انداختند و توهین می کردند، آب جوش به خورد ما می دادند. ما را به یک سوله مرغداری بردند تا یک هفته به ما غذا ندادند و از دارو و درمان خبری نبود. ۱۵۰۰ نفر بودیم و شرایط خیلی سخت بود. غذاهایی که به ما می دادند خیلی مانده و تاریخ گذشته بود. صلیب سرخ جهانی



گفتگو با آقای کرم خیری

رها شده از فرقه رجوی

آقای کرم خیری، رها شده از فرقه تروریستی رجوی، در دفتر انجمن نجات تهران حاضر شد و به بیان شرح حال خود پرداخت. حاصل گفتگو با وی به صورت زیر می باشد:

من کرم خیری متولد سال ۱۳۴۸ در شهرستان کلپیر در منطقه ارسباران استان آذربایجان شرقی هستم.

در حالی که مشغول تحصیل در کلاس دهم هنرستان کشاورزی تبریز بودم جنگ شدت گرفت. من جهت دفاع از میهن داوطلبانه به خدمت سربازی اعزام شدم. پس از سه ماه دوره آموزشی در لشکر ۲۱ حمزه سید الشهداء مستقر در لویزان تهران، به جبهه جنوب (فکه) اعزام شدم. ۳۱ ماه در منطقه جنگی خدمت کردم. سال ۱۳۶۷ با حمله عراقی ها در محاصره قرار



غذاهای ایرانی، کباب و سیگار آوردند. برای ما که در آن شرایط فوق العاده سخت بودیم، وقتی این پذیرایی و افراد اتو کشیده و عطر زده را دیدیم، جذب شدیم ولی نمی توانستیم آینده این ثبت نام را تصور کنیم. برای ما لباس نو آوردند و ما را سوار اتوبوس ها کردند و به مکانی بردند که بعدها فهمیدیم قرارگاه اشرف است. خانم ها با لباس فرم نظامی جلوی درب دژبانی بودند. چون همه فارسی صحبت می کردند احساس می کردیم که وارد ایران شده ایم. دو ماه جدا از نیروهای خودشان در قرنطینه بودیم. بعد ما را وارد مناسبات کردند و آموزش نظامی و تشکیلاتی شروع شد. مدام به ما وعده می دادند که به زودی به ایران می رویم و در ایران به شما مسئولیت می دهیم.

من حدود ۱۵ سال در مقرهای مختلف سازمان سپری کردم. در این ۱۵ سال فقط یک بار صلیب سرخ ما را ملاقات کرد و گفت هر کس بخواهد می تواند به ایران برود. سازمان هم خیلی علیه ایران تبلیغ می کرد و می گفت کسانی که به ایران رفته اند اعدام شده اند و صلیب سرخ دروغ می گوید شما را به ایران نمی برد بلکه یا در میدان مین رها می شوید یا در ایران اعدام خواهید شد. ما هم می گفتیم توکل به خدا، مجبوریم همین جا می مانیم. با بیرون از قرارگاه ارتباط نداشتیم و از واقعیت بیرون بی خبر بودیم و هرچه می گفتند فکر می کردیم که صحیح است.

سال ۸۲ آمریکایی ها سلاح هایمان را گرفته بودند و ما دیگر مشغولیتی نداشتیم و ما را در کلاس های درسی مشغول کرده بودند. در سال ۸۴ خانواده من به عراق آمدند و حدود چهار ساعت در داخل سازمان با هم دیدار داشتیم. مادرم یک چادر اضافه آورده بود که من بپوشم و از قرارگاه خارج شوم. من به مادرم گفتم این همه آدم دارند ما را لب خوانی می کنند و مراقب

این غذاها را سالیان سال قبل ارسال کرده بود. از آنجا که اسم ما جزء لیست نبود صلیب سرخ از حضور ما مطلع نبود و هر روز چند نفر از اسرا مفقود می شدند.

معدودی از اسرا از شدت سختی شرایط و ناتوانی به سایر اسرا خیانت نموده و جاسوسی می کردند ولی عمده اسرا تا سرحد شهادت مقاومت می کردند و عراقی ها کسانی که خیلی مقاوم بودند را به شهادت می رساندند. عده ای از اسرا نه اهل خیانت بودند و نه توان مقاومت داشتند و لذا به دنبال راه سوم می گشتند. در این اثنا سازمان مجاهدین خلق در حالی که شرایط اردوگاه فوق العاده سخت شده بود پایش به این اردوگاه اسرای جنگی باز شد. ابتدا تلوویزیونی آوردند و روزی نیم ساعت برنامه سازمان پخش می شد. سازمان تلاش می کرد که اسرا را جذب کند. من اصلاً سازمان مجاهدین خلق را نمی شناختم و اسمش را هم نشنیده بودم. ما خانوادگی اهل سیاست نبودیم و گرایش سیاسی نداشتیم.

افرادی آمدند و برای ما سخنرانی کردند و گفتند که اگر می خواهید از این محیط خلاص شوید بیایید ثبت نام کنید تا از اینجا رها شوید. ما بعد از این همه شکنجه و تحمل آن همه سختی نپرسیدیم که با ما چه خواهید کرد. با خودمان گفتیم فقط می خواهیم از داخل این سیم خاردارها خارج شویم. حدود ۱۰۰ نفر ثبت نام کردند. ما اسرای ثبت نام کرده را از دیگران جدا کردند و نزدیک خروجی مستقر نمودند و آنجا کمی بهتر به ما رسیدگی می شد. در مقر قبلی به عنوان غذا روزانه دو عدد نان ساندویچی خمیر و یک چای می دادند. در محل جدید این میزان به سه نان و دو چای افزایش یافت. بعد با ما مصاحبه کردند. مصاحبه کننده ها یونیفرم نظامی متفاوتی داشتند و فارسی صحبت می کردند. بعدها متوجه شدیم که افراد سازمان مجاهدین خلق هستند. ما را خیلی تحویل گرفتند. برای اولین بار برایمان

عوض شد. گفتم باید به ایران بروم. چون به ایران آمدن من برای آمریکایی ها کم هزینه بود از تصمیم من استقبال کردند. با هواپیمای صلیب سرخ ما را به ایران آوردند و نزد خانواده ام در پارس آباد مغان برگشتم و پس از دو سال به تهران آمدم و ازدواج کردم و الآن دارای یک پسر و یک دختر هستم و به شغل نقاشی ساختمان مشغولم.

من اینک ۵۲ ساله هستم و از صفر زندگی ام را شروع کرده ام. جوانی ما در سازمان از بین رفت. ۱۵ سال عمرم را هدر دادم. من خواهان رسیدگی قانونی هستم و از سازمان حق و حقوقم را مطالبه می کنم و از مجامع بین المللی می خواهم که به دادخواهی من و سایر جدانشدگان رسیدگی کنند. ما در برابر خانواده هایمان شرمنده شده ایم و دست خالی از سازمان بیرون آمدیم و ثمره سال ها بیگاری ما، روح و جسمی آزرده و ناتوان است.

هستند مبدا از این حرف ها بزنی شما برو من بعداً خواهم آمد. مادرم به من آلبومی از خانواده ام داد و دو سال بعد را من با این آلبوم دلخوش بودم. مادرم به من شماره تلفن هم داده بود. گاهی من به زور مجبورشان می کردم که می خواهم با خانواده ام تماس بگیرم در این تماس ها متوجه شدم که پدرم فوت شده و این بهانه ای شد که برای جدایی پافشاری کنم و اعلام جدایی نمایم. خیلی کلنجار رفتند و مرا تحت فشار گذاشتند و خواستند که منصرفم کنند ولی من مصمم شده بودم که برگردم. در جوابشان می گفتم که پدرم فوت شده خواهرانم کم سن هستند و سرپرستی ندارند و من باید بروم.

بالاخره فرار کردم و دو ماهی نزد آمریکایی ها بودم. اول ثبت نام کرده بودم که به اروپا بروم. علتی که نمی خواستم به ایران بیایم این بود که می ترسیدم مبدا در ایران اعدام شوم. در همین حین خبر عفو رهبری را شنیدم و تصمیم

تا به حال کسی را دیده ای که مادر و خانواده خودش را فراموش کند!



خانم صدیقه نجفی مادر آقای محمد جعفر نجفی (اسیر در فرقه رجوی)

اراک



بی همتا، بی دوست و تنها

رهبران فرقه ها، به داشتن "ستایش کننده" معتاد هستند؛ به افرادی که آن ها را با «خود» یا «اگوی» غول پیکرشان، به عنوان یک «خدای حی و حاضر» بر روی زمین قبول کرده، به آنان عشق ورزیده، و بدون هیچ گونه قید و شرطی یا درخواست چیزی، ستایش شان کنند ... رهبران فرقه ها از پیروان خود، انتظار هر نوع از خود گذشتگی را دارند، بدون آن که به انجام امری متعهد باشند یا حتی قول ها یا پیش بینی هایشان محقق گردد. این عشقی است که رهبران فرقه ها از هر پیروی، بدون اما و اگر و بدون چشمداشت می طلبند.

آنتونی استور می گوید: "... موقعیت رهبر فرقه ایجاب می کند که تمام روابط او با دیگران، به صورت «او، برتر از همه، و همه مادون او» باشد و همین دلیل اصلی است که چرا رهبران فرقه ها پایی گلین {شکونده، غیر استوار و لغزان} دارند... تمام دیکتاتورهای معروف قرن بیستم، هیتلر، موسلینی، استالین، چائسکو، و مائوتسه تونگ، بدون هیچ گونه ناراحتی وجدان به دنبال قدرت بوده و با بی رحمی تمام مخالفان خود را از بین می بردند. دیکتاتورها نمی توانند از موهبت رفیق داشتن بهره مند شوند. گرچه آن ها ممکن است ازدواج کرده و تشکیل خانواده دهند، اما جهت ارضای اعتماد به نفس غول پیکرشان، تکیه اصلی و وابستگی اصلی آن ها به هوراکشان و ثناگویان ناشناس است، تا کسانی که با آن ها روابط نزدیک و عشق و علاقه ی معمول دارند. جای تعجب ندارد که دیکتاتورهایی این چنین به همه مشکوک هستند و اغلب تا مرحله ی شک فوق العاده نسبت به همه پیش می روند."

این تعریف آنتونی استور، محدود به دیکتاتورهای بزرگ قرن گذشته نمی شود، هر کسی با کیش شخصیت می تواند این فرجام را پیدا کند، تنها و غرق در شک فوق العاده نسبت به همه بشود. اعتماد به نفس آن ها روز به روز به دلیل اطاعت بی قید و شرط ستایش کنندگان شان افزایش یافته و همانند فردیت شان به شکل غول پیکری، غیر قابل مقایسه با فردیت و اعتماد به نفس افراد عادی یا حتی رهبران معمولی می شود. در عوض آن ها از موهبت داشتن دوست و عشق و علاقه فردی محروم می گردند. آن ها نمی توانند کسی را دوست داشته باشند و کسی را یار و دوست بخوانند، چرا که عشق و دوستی یک مسیر دوطرفه است. همان گونه که یک نفر در عشق و دوستی انتظار دارد که همان گونه که هست پذیرفته شده و مورد عشق و دوستی معشوق و دوست خود قرار گیرد؛ او نیز باید در عوض دوست و یار خود را آن گونه که هست پذیرفته و دوستی و عشق خود را نثار او سازد. اما فردیت غول پیکر



رهبران فرقه، به آن‌ها اجازه داشتن هیچ انعطافی را نمی‌دهد؛ آن‌ها نمی‌توانند در هیچ چیز از خود نرمش و گذشت نشان دهند؛ نمی‌توانند هیچ چیز را فدای دیگری کنند؛ آن‌ها خود را برتر از انسان‌های دیگر و حتی تاریخ می‌دانند. ... احساس می‌کنند که هر دقیقه از زندگی آن‌ها معادل عمر انسان‌های دیگرست، هر قطره خونشان نیز واجد ارزش خون و زندگی میلیون‌ها نفر دیگر است. آن‌ها هر حرکت و گذشت خود را هر چقدر هم که کوچک باشد، غیر قابل مقایسه با هر فداکاری و عملی می‌دانند که دیگران برای آن‌ها انجام دهند. درست به همین دلیل است که تمام رهبران فرقه‌ها با تمام وجود بر این احساس و باورند که پیروانشان تمام زندگی خود را مدیون آن‌ها هستند و باید همه چیز خود را داده و در قبال آن طالب هیچ چیز نباشند.

عشق و دلسوزی برای هیچ کس

مریم رجوی در یکی از سخنرانی‌هایش، وقتی در وصف همسرش مسعود صحبت می‌کرد، وارد بحث فداکاری‌های مسعود شد. این‌که مسعود دارای چه ارزش و مقامی است و شاید در مقایسه با او، ما چقدر حقیر و بی‌ارزش هستیم. مریم اظهارات خود را با نام بردن و برشمردن نزدیکان رجوی که به خاطر او کشته شده‌اند، شروع کرد. افرادی مثل همسر اول مسعود، و خواهر و برادر بزرگش. وقتی مریم از فداکاری‌های همسر و رهبرش مسعود صحبت می‌کرد، با تمام وجود می‌دانست که دارد دروغ می‌گوید. چرا که فداکاری، زمانی فداکاری است که ما از چیزی بگذریم که برای ما ارزشی داشته باشد؛ فدا کننده، چیزی را بدهد یا از آن بگذرد که به آن عشق می‌ورزد، به آن علاقه دارد، و با تمام وجود به آن احتیاج دارد. دور انداختن یا صدقه دادن چیزی که برای فرد ارزش چندانی ندارد یا مشکل خاصی از او حل نمی‌کند، هیچ‌گاه فداکاری خوانده نمی‌شود. این اولین درسی بود و هست که در مجاهدین خلق به همه، حتی به هواداران خیلی دور نیز داده شده و می‌شود.

درس دوم این بود و همچنان هست که: نه تنها مسعود و مریم رجوی؛ نمی‌توانند عشق شخصی و وابستگی نسبت به فردی نزدیک به خود داشته باشند، بلکه ما اعضا و هواداران نیز به اندازه‌ی کافی شستشوی مغزی شده بودیم که این اصل را بپذیریم که نسبت به هیچ کس وابستگی و علاقه‌ی فردی نداشته باشیم؛ ما پذیرفته بودیم که تمام علایق فردی خود را از دست بدهیم. بنابراین حتی ما اعضا، حق داشتن وابستگی و علاقه‌ی فردی به کسی را نداشتیم که از دست دادن او را فدا بخوانیم. همان‌گونه که وقتی من مادر عزیزم را که از عزیزترین‌ها برایم بود از دست دادم، نتوانستم برای او آهی کشیده و قطره اشکی بریزم. حتی در آن زمان که ما تازه در آغاز راه شستشوی مغزی توسط مجاهدین خلق بودیم، به ما آموزش داده بودند که چگونه از علایق دیگران نسبت به خود جهت پیشبرد اهداف سازمان



استفاده کنیم و در عوض هیچ گونه وابستگی نسبت به آن ها نداشته باشیم. چنان که از من خواسته شد که به پدر و مادرم تلفن بزنم، به آن ها بگویم که غده ی مغزی دارم و از ایشان پول بگیرم و سپس آن پول را به مجاهدین خلق بدهم، بدون آن که لحظه ای به این فکر کنم که آن ها با شنیدن این خبر چه حالی خواهند شد.



چگونه رجوی یا هر رهبر فرقه ای می تواند، نسبت به فرد دیگری علاقه ی شخصی داشته باشد، در حالی که پیروان آن ها، مدت ها قبل این گونه علایق و وابستگی ها را از دست داده اند. چگونه رجوی می توانست، عشق و وابستگی نسبت به برادر یا همسر خود داشته باشد، در حالی که از ما و حتی از هواداران دور می خواست که هیچ گونه علاقه و وابستگی شخصی نسبت به هیچ کس نداشته باشیم؟ طبق آموزش های آن ها، وابستگی شخصی آن قدر زشت و قبیح بود که به خودی خود می توانست ما را راهی دوزخ کند. استفاده از عشق و علاقه ی نزدیکان، حتی به قیمت کشته شدن آن ها، جهت ارضای بلند پروازی های غول پیکر خود می تواند هر نامی داشته باشد الا فداکاری. این حيله و مکر است، ابزاری جهت فریب دیگران که گویی رهبران نیز فردی از نزدیکان خود را فدا کرده اند و از خود گذشته ترین انسان های زنده هستند.

آیا دیوید کوروش، زمانی که از فرزندانش تحت عنوان "کودکان بی گناه" به عنوان سپر دفاعی در مقابل حملات اف بی آی استفاده کرد و در حالی که بعداً بیشتر فرزندانش در آتشی که خود برافروخته بود سوختند و کشته شدند، می توانست مدعی عشق و علاقه به آن ها شود و از دست دادن شان را فداکاری بخواند؟ آیا جیم جونز که تمام پیروان و نزدیکان خود را به خودکشی کشاند، می توانست مدعی عشق و علاقه فردی نسبت به هیچ یک از آن ها شود؟ یا هیتلر می توانست مدعی عشق شود در حالی که معشوقه



محبوبش مجبور شد با او خودکشی کند؟ یا حسن صباح می توانست از علاقه به فرزند دم بزند، در حالی که خود حکم مرگ فرزندانش را صادر کرد؟

چگونه رجوی می تواند مدعی شود که کوچک ترین علاقه فردی نسبت به همسر و فرزند و خواهرش داشته، در حالی که آنان را در ایران پشت سر خود رها کرد و راهی فرانسه شد، در حالی که می دانست دیر یا زود مرگ حتمی در انتظار آن هاست؟ چگونه می توان پذیرفت که او از علاقه نزدیکان به خود جهت پیش برد اهدافش سوءاستفاده نکرده در حالی که از ما هواداران و اعضا می خواست که چنین کنند؟

واقعیت امر اینست که حتی اگر رهبران فرقه ای ذره ای علاقه فردی نسبت به کسی داشته باشند، به راحتی آن را می توانند از دست بدهند و توجیه شان این باشد که آن ها و تقدیرشان به عنوان «نجات بخش تمام انسانیت»، «نوک پیکان تکامل»، خیلی مهم تر از آنست که وابستگی شخصی نسبت به کسی داشته باشند. آن ها هیچ کس و هیچ چیز را دارای آن اهمیت نمی دانند که مانع پیشرفت آن ها در رسیدن به خواسته ها و اهدافشان گردد. آن ها بر طبق فردیت غول پیکرشان، همه چیز را متعلق به خود می دانند، آن ها خود را دلیل کل خلقت می شمارند، بنابراین چگونه می توانند کسی را برابر و هم ارزش خود ببینند و او را دوست، یار، همسر، و قابل عشق و علاقه ی خود بدانند؟

افراد عادی با عشق و علاقه ی فردی، اغلب رهبران را و رابطه ی آن ها با دیگران را با رابطه ی خود با نزدیکان شان مقایسه می کنند. همان گونه که از دست دادن عزیزی برای آن ها رنج آور و گاه غیر قابل تصور و تحمل است، فکر می کنند که چقدر از دست دادن فرزند و همسر و پدر و مادر و برادران و خواهران باید برای رهبران فرقه ها سخت و دشوار بوده باشد. رهبران فرقه این را می دانند و از آن بیشترین استفاده را می برند. همان گونه که حسن صباح با اعدام دو فرزند خود توانست اطاعت مطلق پیروان خویش را کسب کند؛ چرا که آن ها بر این گمان بودند که وقتی حسن می تواند با فرزندان خود چنین کند با ما چه خواهد کرد؟

کتاب: فرقه های تروریستی و مخرب - نوعی از پرده داری نوین

نوشته: دکتر مسعود بنی صدر

صفحه های: ۹۸ الی ۱۰۱

انتخاب و تنظیم: عاطفه نادعلیان

جگرگوشه های آذری من!

چرا زنگ نمی زنی؟ چرا حال مرا نمی پرسیدی؟ چرا من مادر تنها را فراموش کردیدی؟

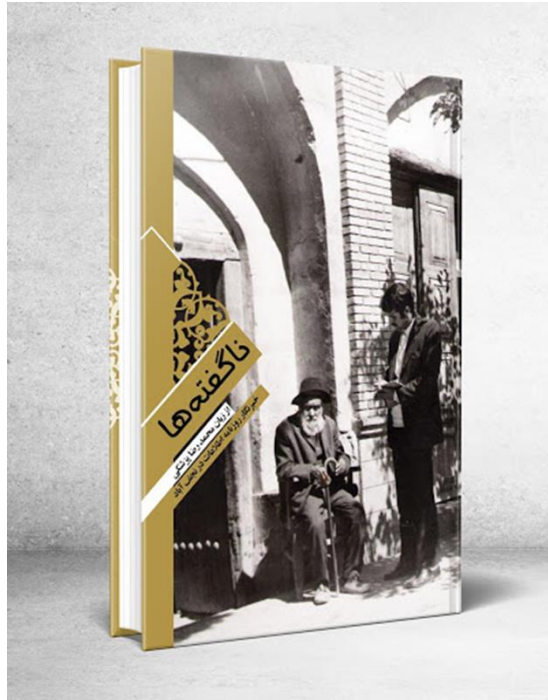


خانم حمائل غنی زاده

مادر

خانم ها: **مهری سعادت**، **ناهید سعادت** و **آقای محمود سعادت**

(اسیران در فرقه رجوی)



خاطرات محمد رضا پزشکی (خبرنگار روزنامه اطلاعات در دهه های ۴۰ و ۵۰ نجف آباد) - انتشارات مهر زهرا

بخشی از کتاب ناگفته‌ها:

"میلیشیا در نجف آباد: از بهار ۶۱ که منافقین به صورت رسمی وارد تقابل مسلحانه با جمهوری اسلامی شدند، دستگیری اعضای فعال و هواداران آن‌ها وارد مرحله‌ی جدیدی شد. عمده‌ی این فعالیت‌ها را با سازماندهی داوطلبان در قالب نیروهای موسوم به میلیشیا انجام می‌دادند.

همان ایام نزدیک به چهل نفر از دختران و زنان دستگیر شده‌ی میلیشیا را که در نوبت محاکمه بودند را برای نگهداری چند هفته‌ای به نجف آباد آوردند.

زندان تدارک دیده برای این دخترها که بسیار شر و بزنی بهادر هم بودند، عبارت بود از زیرزمین خانه‌ی ای نوساز که به تازگی توقیف شده بود. از میدان شیخ بهایی نجف آباد که وارد خیابانی به نام آیت الله حججی در سمت جنوب شرقی این میدان شوید، یک سمت پارک و برخی ادارات دولتی مانند بهزیستی و منابع طبیعی قرار دارند و طرف دیگر منازل مسکونی و اماکن تجاری. یکی از خانه‌های نوساز رو به روی اداره‌ی بهزیستی فعلی، تبدیل به اولین زندان میلیشیاهای چموش شد.

می‌گویم چموش، چون چندین بار با هدایت و دستوره‌های زن میانسالی که حرفش را می‌خواندند، با نگهبان‌های مرد یا زن درگیر شده و برخی را ناقص کردند. با محاکمه‌ی تدریجی این افراد، تعدادشان به تدریج کم شد و در مقطعی به اولین زندان شهر موسوم به «زندان کوچه رجب» منتقل‌شان کردند.

زندان کوچه رجب کمی بالاتر از تقاطع فرخی با بلوار فجر قرار گرفته بود. قبل انقلاب، این ساختمان مخصوص آموزش کودکان استثنایی بود و الآن نیز به کارکرد قبلی‌اش بازگشته ولی با همان دیوارهایی که برای زندان شدن، بلند شدند."

پایگاه اطلاع رسانی نجف آباد نیوز



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹